

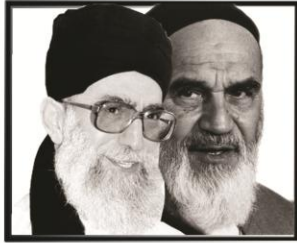
کامنا منظمور

اجتماعی، فرهنگی، علمی
حوزه علمیه محدثه سلام الله علیها
بسیج طلاب، فاطمه الزهراء (س)
شماره ۱۵، پائیز ۱۳۸۸



- نجوای آشنا
- موعود شناسی
- پیام معنوی شیعه
- روضان فصل شکفتن غنچه نظارت
- رمز پیروزی مهران بزرگ
- تکه ای از آسمان

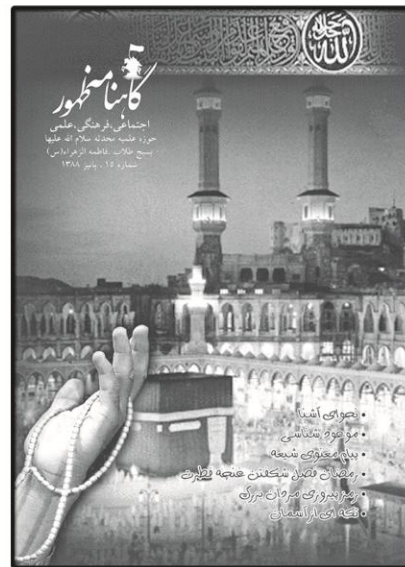
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



همه ما
بخصوص مسئولان قوای سه گانه، شخصیت‌های اجتماعی
و آحاد مردم باید در سال جدید در مسیر تحقق این شعار
"مهم، حیاتی و اساسی" یعنی "اصلاح الگوی مصرف در
همه زمینه‌ها"، برنامه ریزی و حرکت کنیم.

کامنا منظور

اجتماعی، فرهنگی، علمی
حوزه علمیه محدثه سلام الله علیها
بسیج طلاب، فاطمه الزهراء (س)
شماره ۱۵، پائیز ۱۳۸۸



در این شماره می خوانید:

- ۲..... سخن سر دبیر
- ۳..... نجوای آشنا
- ۴..... یک صدو پنجاه درس زندگی
- ۵..... موعود شناسی
- ۶..... رمضان فصل شکفتن غنچه فطرت
- ۷..... کمالات و جودی انسان
- ۸..... ادبی
- ۱۰..... علم کتاب تماماً نزد امیر المومنین است
- ۱۱..... پیام معنوی شیعه
- ۱۲..... عاقبت بخیران عالم
- ۱۳..... سوختن پروانه
- ۱۵..... کدام علم؟
- ۱۷..... دعا
- ۱۸..... تکه ای از آسمان
- ۲۰..... رمز پیروزی مردان بزرگ
- ۲۱..... نکات اخلاقی
- ۲۲..... توبه
- ۲۳..... احکام
- ۲۳..... صغیر سعادت
- ۲۴..... معرفی یک پایان نامه

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه محدثه (س)
و پایگاه مقاومت بسیج حضرت فاطمه زهرا (س)
مدیر مسئول: زینب کردی
سر دبیر: معصومه یاراحمدی
مدیر اجرایی: رقیه رحیمی
طراح و صفحه آرایی: ا. صحرائی
با تشکر از: شهین رازجو، سیمین سمیعی



وَهُمْ سُرُورٌ لِّرَبِّكَ الَّذِي اكْتَلَفْتُمْ فِيهِ الْقُرْآنَ

سخن سردبیر

وقتی باران تندی می بارد، ظرف های زیادی زیر بارش باران قرار می گیرند؛ اما آنکه ظرف بزرگتری می آورد، بهره بیشتری از آب شفا بخش باران می گیرد. چقدر خوب است ظرف بزرگی بیاوریم تا هر چه بیشتر بهره گیریم و چه خوب می شود اگر آن ظرف بزرگ تر.



بی دریغ رحمت الهی، ظرف ظرفی کوچک تر از هر سال

ظرف هایی هستیم که خداوند

ما را در برابر این بارش قرار داده و حتی آن کس هم که توجهی به رمضان ندارد ناخودآگاه از این رحمت سود می جوید و تنها فرقی در مقدار این رحمت است، چون خودش ظرفیتی کوچک دارد. خلاصه... خوشا به حال آنها که امسال با روحی عظیم تر و ظرفیتی بیشتر، وجود خود را سرشار از باران رحمت الهی نمودند. خوشا به حال آنها که قدر را قدر دانستند و مشتاقانه، اشک وصال را در لابه لای «بک یا الله» ریختند. خوشا به حال آنها که ناله های شیدایی را با «الهی بعلی» سر دادند و با خود عهد بستند که از این پس علی وار زندگی کنند و از «الهی بالحسین» خواستند که حسین وار بمیرند.

راستی که این لذت های ماندگار شیهای عبادت قدر را با هیچ لذتی نمی توان جایگزین کرد. فقط آنچه که مهم است حفظ این حالت های روحی است که در سختی اش، نیاز به توسل هویدا است. اما فکر نکنیم که این حالت ها فقط برای یک عده خاص پیش می آیند، فقط برای بعضی ممکن است بیشتر از بقیه باشد. یادم آمد چند روز پیش از خانمی که از وضع ظاهری اش فکر نمی کردم اصلاً اهل نماز و روزه باشد شنیدم که می گفت:

راستی آدم وقتی روزه است به حال دیگه داره!



سخن سردبیر



وَهُوَ سُبْحَانَ الَّذِي أَلَمَّتْ فِيهِ الْوَالِدَاتُ

نحوه آشنایی

بار خدا یا
 ای آنکه گناهکاران از مهربانی او یاری می جویند!
 و ای آنکه درماندگان به یاد احسان و خوبی و نیکو کاری او فریاد و زاری می کنند!
 ای آنکه خطاکاران به خاطر ترس از او با صدای بلند گریه می کنند!
 ای مایه ی آرامش هر بی کس و دل گرفته و غمزده و از همه بریده و از وطن دور افتاده!
 ای سبب دل گشایی هر اندوهگین دل شکسته!
 ای پناه هر خوار شمرده شده بی کس و تنها!
 ای مددکار و بازوی هر نیازمند رانده شده!
 تویی آن کسی که دانش و مهربانیش همه چیز را فرا گرفته است،
 تویی آن کسی که گذشت و آمرزشش از عذاب و کيفرش برتر و فزونتر است.
 تویی آن که مهربانی او پیشاپیش غضبش در حرکت است.
 تویی آن که بخشش او از محروم کردن و راندنش بیشتر است.
 تویی آن که همه آفریده شدگان در فراخی نعمت او در آسایش و خوشی به سر می برند.
 و من،

ای خدای من!
 آن بنده تو هستم که او را به دعا کردن امر فرمودی.
 خدایا به فرمان تو هستم و در اجرای امرت آماده ام!
 ای خدا!

این منم که در پیش تو به زمین افتاده ام.
 منم آن کسی که بار لغزشها و خطاها بر پشت او سنگینی می کند.
 منم آن کسی که گناهان، عمر و دوران زندگیش را سپری کرده و به پایان برده است.
 منم آن کسی که با جهل و نادانیش تو را نافرمانی کرده!

ای خدای من!
 آیا تو به هر کسی که تو را بخواند رحم کننده هستی تا دعای بیشتر کنم؟
 یا تو هر کسی را که پیش تو گریه کند آمرزنده هستی تا گریه زیادی را سر دهم؟
 آیا تو کسی را که از فقر و نداری و بی نوایی اش به تو شکایت کند بی نیاز کننده هستی؟
 خدای من!

کسی را که جز تو بخشش کننده ای پیدا نمی کند نا امیدش نکن!
 و کسی را که به غیر از تو بی نیاز نمی شود خوارش مگردان.
 خدای من!

بر محمد و آل محمد درود فرست و از من روی برگردان در حالی که من به
 تو روی آورده ام.
 و ناامیدم نکن در حالیکه به سوی تو آمده ام.
 و مرا بدون روا کردن حاجت و دادن خواسته ام برگردان در حالی که در
 پیشگاهت ایستاده ام.
 ای مهربان ترین مهربانان
 بر من رحم کن.
 چرا که تویی آن که خودت را با گذشت و آمرزش نام بردی؛
 پس از من در گذر،
 چرا که تو بر هر چیز توانایی.



یکصد و پنجاه درس زندگی

آیت ... ناصر مکارم شیرازی



درس دوم پیمانه تدبیر

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

صَلَحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَ التَّعَاشِرِ مَلَامِكِيَالِ ثَلَاثَاهُ فِطْنَةٌ وَ ثَلَاثَةٌ تَغَافِلٌ (۱)

ترجمه:

اصلاح وضع زندگی و معاشرت با پیمانه ای انجام می شود که دو سوم آن هوشیاری است. و یک سوم آن بی اعتنایی و تغافل!

شرح کوتاه:

هیچ کاری بدون مطالعه و هوشیاری سر نمی گیرد، همچنین هیچ کاری بدون بی اعتنایی هم به سامان نمی رسد. به تعبیر بهتر و روشتر: اگر ما بخواهیم بدون مطالعه و دقت کار کنیم مواجه با شکست خواهیم شد ولی اگر بخواهیم برای تمام احتمالات ممکن و حوادث پیش بینی نشده به هنگام انجام کارها خود را معطل سازیم به این آسانی قادر بر انجام کاری نیستیم و برای یک کار باید سال ها مطالعه کنیم، و نیز برای انتخاب دوست و شریک و همسر و مانند آن، لذا فرمود دو سوم دقت و یک سوم بی اعتنایی.



حقیقت انتظار چیست؟

انتظار، کیفیتی روحی است که موجب بوجود آمدن حالت آمادگی است برای آنچه انتظار دارند. و ضد آن یأس و ناامیدی است. هر چه انتظار بیشتر باشد آمادگی بیشتر است.

هر چه عشق به «منتظر» افزون باشد آمادگی برای فرا رسیدن محبوب افزون می گردد و دیر آمدن و فراق محبوب دردناک می گردد. تا بدانجا که انسان منتظر از خود بی خود می شود و دردها و سختی های درد آور و مشکلات سخت خود را در راه محبوب حس نمی کند. همانند کسی که در پی شب پلیدی، خسته از ظلمت و تاریکی چشم به افق دوخته و دمیدن خورشید را آرزو می کند.

انتظار چه ویژگیهای خاصی دارد؟

انتظار، در درجه نخست ویژه حیات و زندگی است. ماهیت زندگی انسان با انتظار و امید به آینده عجین شده، به گونه ای که بدون انتظار، زندگی مفهومی ندارد.

هر انسان زنده ای که در انتظارهای خویش، به تداوم حیات می اندیشد و بقای خویش را انتظار دارد، تمام حرکت و سکون خود را در راستای این انتظار و در جهت متناسب با تداوم حیات قرار می دهد.

و لذا در روایات اسلامی می بینیم که انتظار فرج از افضل اعمال امت پیامبر (ص) شمرده شده است.

یعنی ویژگی انتظار در عمل در راه رسیدن به حیات است تا پیروان مهدی (عج) بکوشند تا خود را به امامشان نزدیک کنند و مانند او بیندیشند و امت با امام در انتظار به سر برند، زیرا امام نیز در انتظار ظهور خود به سر می برد.

جامعه منتظر، هر حادثه ای هر چند عظیم و ویرانگر، و هر عملی هر چند بازدارنده و یأس آفرین، او را از تحقق هدف های مورد انتظار مأیوس نمی کند و همواره به امام خود اقتدا می کند امامی که در برابر مشکلات شکننده و حوادث کوبنده قرن ها و عصرها استوار ایستاده است و ذره ای در اصالت راه و کار خود تردید نکرده است.

امام مهدی (عج) می فرمایند «... لِإِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَلَا فَاقَهُ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ، وَ الْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مِنْ قَعْدِ عَنَا...»^(۱) چون خدا با ماست، نیازی به دیگری نیست، حقانیت با ما می باشد و کناره گیری عده ای از ما هرگز سبب وحشت ما نخواهد شد.

آری! امام مهدی (عج) در چنین انتظاری به سر می برد و با چنین ایمانی در این شب یلدای زندگی، استوار و تزلزل ناپذیر ایستاده است.

و جامعه «منتظر» و امت چشم به راه نیز باید این ویژگی ها را در امام موعود و «منتظر» خویش خوب بشناسد و تا حد امکان مانند خود او در انتظار باشد...

مولای ما! «حتی ترانا و نراک»

انتظار: دیده به راه دوختن است، لحظه شماری کردن برای دیدار کسی یا انجام واقعه ای است، به امید کسی یا چیزی ماندن است، چشم داشتن و توقع کاری یا حادثه ای است، نگران شخص عزیزی یا امر مهمی بودن است. انتظار: امیدواری، چشم به راهی، آمادگی، نگرانی، چشم داشت و درنگ است.^(۲)

اما انتظار مهدی (علیه السلام): همه این ها و فراتر از این هاست

انتظار مهدی (علیه السلام): ایمان به «غیب» اقرار به «ولایت» و باوردداشت حق حاکمیت «قرآن» است.

عصاره «یقین»، چکیده «تقوی» و خلاصه «عمل صالح» است. عشق به «زیبایی ها»، التزام به «خوبی ها» و شوق به «کمالات» است.

«تلاش» برای «یافتن»، «مقاومت» برای «رسیدن» و «جهاد» برای «ساختن» است.

انتظار مهدی (علیه السلام): روایت «اشتیاق»، حدیث «جستجو» و قصه «وصل» است.

انتظار مهدی (علیه السلام): اقتدای به او، بیعت با او، و سرسپاری به فرمان اوست. رمز پایداری، سر استقامت و راز جانبازی در راه اوست.

انتظار مهدی (علیه السلام): «عامل رشد»، «پشتوانه مقاومت» و «ضامن پیروزی» پیروان امامت است.

انتظار مهدی (علیه السلام): سنگربانی «عقیده»، مرزبانی «اندیشه» و مبارزه در راه پاسداری از «فرهنگ اسلام و ولایت» است.

انتظار مهدی (علیه السلام): انتظار روز ظهور اوست و انتظار روز ظهور او، انتظار غلبه اسلام و قرآن است و انتظار غلبه اسلام و قرآن، انتظار تحقق وعده های خداوند است.

وقع امر صجبتك و ليلك و همير لي
شب در چشم انتظار آمدن مولایت باش

پی نوشت ها :

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸

۲- با مراجعه به کتابهای معتبر لغت، همچون: لسان العرب، مجمع البحرین، مفردات راغب، المنجد، دهخدا، معین و ...

منبع: انتظار بهار و باران/ واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران



رمضان فصل شکفتن

رمضان، فصل شکفتن، غنچه فطرت

نه از خاک فروتریم که بستر رویش نشویم و نه از دانه کمتریم که نرویم و نشکفیم
اما چگونه؟

کی؟

و با چه وسیله ای؟

از ما خواسته اند که با شناخت "قدر" خویش، "تقدیر" را در مسیر سعادت و صلاح خویش رقم زنیم. اگر "شب های قدر" زمینه
ای برای این تقدیر آفرینی نیست، پس چیست؟

و اگر "ماه رمضان" فرصتی برای شکوفاندن غنچه فطرت و گل وجود نیست پس چه زمانی؟
پیمودن راه سنگلاخ و پرپیچ و خم و پرخوف و خطر "تهذیب نفس" و "خودسازی" هم معرفت می طلبد، هم همت، هم همراه،
هم راهنما و الگو.

خدا را سپاس که مانده رحمت الهی در این ماه گسترده است و با طعام معنوی آیات وحی از مهمانان "بزم حضور" پذیرایی می
شود.

سفره کرامت امام مجتبی (ع) نیز در این ماه برای شیعیان و همه مشتاقان راه معنی گشوده است، ساقی کوثر هم در شبهایی از این
ماه، جانهای تشنه معرفت را از زلال دعاها و حکمت ها سیراب می کند و بازندگی و شهادت خویش، الگوی "چگونه زیستن" برای
سالکان این راه است.

اما کار مهم در فرصت پربرکت این ماه، همان خودسازی و کسب تقواست که از اهداف والای تشریح روزه است (لعلکم تتقون).
شبهها و سحرهای ماه رمضان، مجالی برای تأمل در خویش و تفکر در اعمال و تلاش در تقرب به خدا و زدودن آلائشهای روحی و
اخلاقی است.

انس با قرآن و دعا و نماز و سجاده و سحر، بستر این "پالایش" معنوی است.

روزه، تمرینی برای خودسازی و کنترل امیال و غرایز است. هر چند که نشستن و حرف های بی محتوا گفتن و غیبت کردن و شوخی
های بی ثمر، با نفس انسان هماهنگ تر و دمسازتر است و کنترل زبان از بیهوده گویی، بستن گوش از شنیدن غیبت و لغویات و حرف
های حرام و بستن دهان از بهتان دشوار است، اما پاسخی هم باید به "فطرت خداجوی" داد و ندای آن کشش های درون به سوی
معنویات و کمال و پاک بودن و بی آلاشی را هم باید جواب گفت.

"تقوا" هر چند دشوار است، لیکن طریق بهشت سخت و پر از خار و خس است و با تحمل همین دشواری ها و جهاد با نفس می
توان به جنت و رضوان رسید.

رفتن به سوی گناه و نفسانیات، حرکت در مسیر باد و شنا در جهت موافق رود است. اما...

مجاهده، پرهیز، کنترل، تقوا، مراقبت، عفاف و کف نفس تلاشی عظیم را می طلبد.

روزه هم تمرینی برای نورانی ساختن درون و غلبه بر تمایلات نفسانی و اطاعت از خداست.

گناه، نوعی بیماری روحی است، همه رذایل اخلاقی نشانه گرفتاری روح آدمی به

ویروس خطرناک اخلاقی است. نیت فاسد، عمل فاسد را در پی دارد و از درون آلوده

کارهای ناشایست بروز می کند. مثلاً تکبر، عجب، ریا، حسد، تعصب، عناد، بخل،

غرور، نمونه هایی از این بیماریست.

درد بزرگتر از خود این بیماری ها، "احساس نکردن درد" یا "درد نداشتن"

است و درد ندانستن این بیماریست.

چون نداری درد، درمان هم نخواه درد پیدا کن که درمانت کنند

شیوه ابلیس هم سرپوش نهادن بر این امراض و کتمان بیماری های اخلاقی

بشر، حتی زیبا جلوه دادن زشتی هاست. می بینم که راهی خطیر و مبارزه ای

سخت در پیش روی ماست.

و اگر با این ماه خدا، چنین برخوردی داشتیم، شایسته و لایق آنیم که "عید فطر"

را به شکرانه این "پیروزی در جهاد نفس" عید "بگیریم."



رمضان فصل شکفتن



مراحل حیات انسان

وَهُوَ سِرُّ رُوحِنَا الَّذِي تَمَثَّلَتْ فِيهِ الْقُلُوبُ

هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه خزانه های آن نزد ماست و ما چیزی نازل نمی کنیم مگر به اندازه معین .
بنابر این آنچه که نزد خداست بهتر و باقی تر است . ولی شرط رسیدن به کمالات سعادت بخش ابدی ، ایمان و تقواست . در جای دیگر می فرماید:
« ما اوتیمت شیء فمتاع الحیوه الدنیا و زینتها و ما عندالله خیر و ابقی افلا تعقلون » (قصص/۶۰)
آنچه که از نعمتهای این دنیا به شما داده شده است ، متاع و زیوری متناسب با حیات پست - دنیا- است و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است آیا تعقل نمی کنید؟

مرگ و آخرت

پس از سپری شدن حیات موقت دنیا، فرصت انسان برای کسب شرایط زیستی حیات ابدی پایان می یابد و او با مرگ بدن به نشئه عالمی دیگر وارد می شود و در آنجا بر اساس آنچه که روح او کسب نموده به سیر خود تا مرحله بعدی حیاتش یعنی قیامت ادامه می دهد.

«قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون .» (جمعه/۷)
بگو مرگی که شما از آن فرار می کنید، حتما شما را ملاقات می کند و سپس به سوی دانای پنهان و پیدا- خداوند- باز می گردید و او شما را به آنچه کردیده اید آگاه می سازد.
و این سرنوشت قطعی همه انسانهاست که یکی پس از دیگری و نسل به نسل با سپری شدن عمرشان به عالم دیگری منتقل می شوند و این جریان آن قدر ادامه می یابد، تا عمر زمین و آسمانها و جهان خلقت به سر آید و با سپری شدن اجل آنها نظم جهان به هم می خورد و از بین می رود و حیات دنیا پایان یافته و دگرگون می گردد و قیامت تحقق می یابد و انسان وارد مرحله جدیدی از زندگی خود که حیات ابدی است ، می شود.
قرآن در این باره می فرماید:

«یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السماوات و برزوا لله الواحد القهار» (ابراهم/۴۸)

روزی که زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمان دیگر تبدیل شود و - مردم - در پیشگاه خدای یگانه مقتدر حاضر شوند و نیز می فرماید: «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینها الا با لحق و اجل مسمی» (احقاف/۳)
ما آسمانها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم . و همچنین درباره حتمیت معاد و قیامت می فرماید:
«وان الساعه اتیه لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور» (حج/۷).
و مسلما ساعت قیامت بدون هیچ تردیدی خواهد رسید و خداوند به یقین مرده ها را از قبر برمی انگیزد.

و یا: «ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ إلی ربه ماأب» (باء/۳۹)
چنین روزی - قیامت حق است پس هر کس می خواهد، برای خود نزد پروردگارش منزلتی یابد.
در این آیه علاوه بر حق قیامت و قطعیت آن به نحوی رابطه بین زندگی دنیا و آخرت را بیان می کند که چون چنان روزی حق است و چون آن روز، روز ظهور سلطنت مطلقه الهی است ، هر کس می خواهد در آن روز سعادت مند باشد، از همین امروز به فکر مقام و منزلت در نزد پروردگار خود باشد.

منبع : کمالات وجودی انسان / محمد شجاعی

دین برای حیات انسان دو مرحله یا دو نشئه را معرفی می نماید: مرحله یا نشئه دنیا که محدود و موقت است و در حقیقت مرحله مقدماتی حیات اوست .
مرحله یا نشئه آخرت که نامحدود و جاودانه است و نتیجه و محصول حیات دنیاست .
ما در این مقاله به تناسب بحثمان به معرفی اجمالی این دو مرحله می پردازیم .

حیات دنیا و اقامت موقت انسان در زمین

همه موجودات عالم به تناسب ساختار وجودی خود و کمالات ویژه شان ، حرکت و بازگشتی به سوی خداوند دارند و خداوند به عنوان کمال مطلق و خالق و رب و اله آنها، مقصود نهایی و هدف همه موجودات است .

انسان نیز از این مسیر عمومی مستثنی نیست . او نیز همراه با کاروان هستی به سوی مبداء متعال و مقصد اعلی در حرکت است و در نهایت همراه با سایر موجودات به لقای رب خود خواهد رسید انسان با داشتن روحی الهی ، حرکت به سوی ابدیت و به سوی رب خود راه، از زمین آغاز می کند.
«ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون .» (بقره/۳۶)

استقرار شما در زمین و بهره مندیتان از آن برای مدتی معین است . در این زمین زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن بر انگیزخته می شوید.
به عبارت دیگر زمین مرکزی موقت برای زندگی و حیات انسان است . این مدت موقت از زندگی از روی زمین ، در زبان دین به حیات دنیا نامیده می شد.

امام علی (علیه السلام) علت این نامگذاری را چنین بیان می فرماید:
انما سمیت الدنیا دنیا، لانها ادنی من کل شیء
بدرستی که دنیا، دنیا نامیده شد به دلیل اینکه از هر چیزی پست تر است .

حیات دنیا همان طور که از نامش پیداست پست ترین مرحله از مراحل حیات و پایین ترین مرحله وجود است .
لذا کمترین کمالات ، از جمله حیات در آن ظهور دارند. حیات واقعی در آخرت است که باطن و اصول این جهان است و همه کمالات به طور تام و کامل و خالص در آن است . هر چه از کمالات در دنیا است ، از آن عالم تابیده است و این مقدار از حیات دنیا و کمالات آن ، آن قدر کم و ضعیف است که در برابر آخرت بازیچه ای بیش نیست .

به طور کلی هر کمالی را که خداوند در زمین قرار داده است ، متناسب با حیات دنیاست . یعنی حیات ضعیف و پست . خداوند در این باره می فرماید: «فما اوتیمت من شیء فمتاع الحیوه الدنیا و ما عندالله خیر و ابقی للذین امنوا و علی ربهم یتوکلون» (شوری/۳۶)
آنچه که از نعمتهای دنیا به شما داده شده متاع متناسب با حیات دنیاست و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است - ولی - برای کسانی که ایمان بیاورند و در کارهایشان به پروردگارش توکل کنند.

اصل هر چیزی و هر کمالی نزد خداست .
«ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» (حجر/۳۶).



دلجم قرار نمی گیرد از فغان بی تو

دلجم قرار نمی گیرد از فغان بی تو
 سپینه وار ز کف ماهه ام عنان بی تو
 ز تلخ کامی موران نشد دلجم فارغ
 ز جام عشق لبی تر نکر جان بی تو
 چون آسمان مه آلوده ام زندگ ولی
 هر است سینه ام ز اندوه گران بی تو
 نسیم صبح نمی آورد ترانه شوق
 سر بهار نهارنو بلبلان بی تو
 لب از سکایت شبهای تاری می بندم
 اگر امان ولهم چشم خونفشان بی تو
 چون شمع کشته نهار شراره ای به زبان
 نمی زود سختم آتشی به جان بی تو
 ز بی ولی و خموشی چون نقش تصویر
 نمی کشایم از بی خودی زبان بی تو
 حقیق سرو به زیر زبان تشنه نهم
 چو یادم آید از آن شکرین دهان بی تو
 گزارش غم دل را مگر کنم چو امین
 جدا از خلق به مصرا به جگران بی تو

سید علی خانی ای رهبر معظم انقلاب



خدا کند که بیایی

طلایه دار وجودم خدا کند که بیایی
 تمام بود و نبودم خدا کند که بیایی
 نمار سبز صنوبر، هوایریاک بهار
 تو نردیخ صعودم خدا کند که بیایی
 یل نیاز قنوتم به بازوای تو بسته است
 بهانه هار سجودم خدا کند که بیایی
 تو همنشین شبنم دراز غریب یدلام
 همه فراز و فرودم خدا کند که بیایی
 براسد هرور عشق و آرزو رسیدن
 تویر جوانز ورودم خدا کند که بیایی
 به خواب ناز سحر که به یاد چشم ضمارت
 منم هماغ که غنودم خدا کند که بیایی
 تو گنج شراره شوق به شعر تازه نرگس
 وانتها سرودم خدا کند که بیایی

خانم ن. رفیعی



فال زدن به دیوان حافظ (شاعر معروف شیرازی که حافظ قرآن بود) در ایران شهرت دارد، در این که آیا فال زدن به دیوان حافظ اساسی دارد یا خرافه می باشد، بین صاحب نظران گفتگو است. بعضی معتقدند که چون حافظ، همه قرآن را در حفظ داشت و لقب ((لسان الغیب)) بر او صدق می کرد، فال زدن به دیوانش ممکن است، صحیح باشد، و بعضی بر آن، اصل و اساسی نمی یابند، به هر حال در اینجا مناسب است، به سه مورد از فال حافظ که نقل شده توجه کنید:

۱. می گویند: مرحوم علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان متوفی ۲۵ آبان ۱۳۶۰ شمسی) هنگامی که از تبریز وارد حوزه علمیه قم شد و خواست کتاب اسفار ملاصدرا (که در علم فلسفه است) تدریس کند، در زمان مرجعیت حضرت آیت الله العظمی بروجردی بود، و این مرجع بزرگ برای علامه پیام فرستاد که کتاب فلسفه را در قم تدریس نکنند... به هر حال، تا روزی علامه طباطبائی کنار کرسی نشسته بود و در این فکر بود که آیا کتاب اسفار را تدریس کند یا نه؟ سرانجام دیوان حافظ را که روی کرسی بود برداشت و به آن فال زد و آن را به طور ناگهانی باز کرد و دید در طرف راست صفحه این اشعار است:

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار عهدبا پیمانان بستم شرط با ساغر کنم

من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست کی طمع بر گردش گردون دون پرور کنم

دوستان را گرد در آتش می پسندد لطف دوست تنگ چشمم گر طمع بر چشمه کوثر کنم

از این اشعار، الهام گرفت و به تدریس اسفار پرداخت و کم کم موفقیت شایانی در این جهت پیدا کرد.

۲. گویند: یکی از شخصیتهای نیکوکار در شیراز از دنیا رفت و جنازه او را برداشتند تا طبق وصیتش در حافظیه (کنار قبر حافظ) دفن کنند، به دیوان حافظ فال زدند ببینند آیا حافظ، راضی است یا نه؟

رواق منظر چشم من آشیانه تو است کرم نما و فرود آی که خانه خانه تو است

۳. باز نقل می کنند: بعد از سقوط شاه سلطان حسین صفوی، و غلبه افغانها بر ایران، محمود افغان یکی از اقوام خود را که ((مگس خان)) نام داشت، فرماندار شیراز کرد.

وی پس از چند روزی که در شیراز بود، روزی کنار قبر حافظ رفت، بر اثر تعصبات غلطی که داشت تصمیم گرفت قبر حافظ را خراب کند، هر چه اطرافیان او را نصیحت کردند که از این تصمیم بگذرد، او گوش نکرد، سرانجام قرار بر این شد که از دیوان حافظ، در این مورد، فالی بگیرند، وقتی که دیوان را باز کردند، این شعر در آغاز صفحه راست آن آمد:

ای مگس! عرصه سیمرغ نه جولانگه تو است عرض خود می بری و زحمت ما می داری

مگس خان، با خواندن این شعر، سخت تحت تأثیر قرار گرفت، و از روح حافظ طلب عفو و بخشش کرد.

علم کتاب تماما نزد امیر المؤمنین است



من اینها را از کتاب خدا می دانم ، خداوند می فرماید: در قرآن است بیان همه چیز.

روایات اهل البیت علیهم السلام قاطعانه اعلام می دارد که صاحب این علم ، امیر المؤمنین علیه السلام و پس از او ائمه اطهار علیهم السلام از اولاد معصومین او می باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو سعید خدری که از آن آیه مبارکه پرسیده بود فرمود:

او برادرم علی بن ابیطالب است .

و امام صادق علیه السلام در حدیث صحیح فرمود: «الذی عنده علم الكتاب هو امیر المؤمنین علیه السلام ؛ آنکه در نزد او دانش کتاب است همان امیر المؤمنین علیه السلام است .»

یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از حضرت در مورد آیه مذکور سؤال کرد، حضرت فرمود:

ما (اهل البیت علیه السلام) هستیم و علی اول ما و برترین ما و نیکوترین ما بعد از پیامبر اکرم علیه السلام می باشد.

امام صادق علیه السلام به عبدالله بن ولید فرمود: مردم در مورد پیامبر اولوالعزم و امیر المؤمنین چه می گویند؟

عرض کرد: هیچکس را بر پیامبران اولوالعزم مقدم نمی کنند.

امام علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی در مورد موسی علیه السلام فرمود: «و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظه (الاعراف/۱۴۵)؛ برای او در آن لوحها برخی از مواظ را نوشتیم.»

و نفرمود تمامی موعظه ها را، و در مورد عیسی علیه السلام فرمود: «و لیبین لکم بعض الذی تختلفون فیهِ» (الزخرف/۶۳) تا عیسی برای شما برخی از موارد اختلاف را بیان کند.)) و نفرمود همه آن را، اما در مورد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب (الرعد/۴۳)؛ بگو خدا و کسی که تمامی علم کتاب نزد اوست میان من و شما برای گواهی کافیت.»

و سپس حضرت برای اینکه عظمت این دانش ، معلوم گردد به آیه دیگر استناد جسته فرمود:

خداوند عزوجل فرموده است: «و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (الانعام/۵۹)

آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: علم این کتاب

(با این عظمت) نزد علی علیه السلام است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:
«و يقول الذین کفروا لست مرسلنا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب (الرعد/۴۳) ؛ کافران می گویند شما فرستاده خداوند نیستی ، بگو کافیت که خداوند و کسی که علم کتاب در نزد اوست میان من و شما گواه باشد.»
و پوشیده نیست که قرآن مجید، علم کتاب را اقیانوسی از دانش می داند که اسرار هستی در آن نهان است ، مثلا در یک جا می فرماید:

«و ما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب مبین (النمل/۷۵)؛ هیچ غیبی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب آشکار قرار دارد»

و در جای دیگر می فرماید: هیچ ذره ای در آسمان و زمین و یا کمتر و یا بیشتر نیست مگر اینکه خداوند آنرا می داند و در کتاب مبین قرار دارد.

و در جای دیگر بطور واضح می فرماید: کلیدهای غیب نزد خداوند است ، به جز او کسی از آن آگاه نیست ، او می داند آنچه در خشکی و دریاست ، هیچ برگی بر زمین نمی افتد مگر اینکه می داند، هیچ دانه ای در تاریکی زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی واضح قرار دارد. «و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (الانعام/۵۹)

و بالاخره برای اینکه به عظمت این علم کتاب بیشتر آگاه شویم نگاهی می اندازیم به داستان حضرت سلیمان و بلقیس که در قرآن مجید آمده است .

در این جریان ، حضرت سلیمان از اطرافیان خود پرسید: کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از اینکه او و افرادش بیایند نزد من حاضر می کند؟ یکی از جنیان گفت : من آن تخت را قبل از اینکه شما از جای خود برخیزی حاضر می کنم !

در این میان قرآن می گوید: کسی که در نزد او دانشی بود «قال الذی عنده علم من الكتاب» گفت : من آنرا زودتر از بهم خوردن پلک چشم تو حاضر می کنم (النمل/۴۰) و این کار را کرد.

توجه دارید که قرآن مجید دارنده این قدرت رابه عنوان کسی که اندکی از علم کتاب را دارد یاد می کند، و از این نکته معلوم می شود که دانش این کتاب باید بسیار گسترده باشد که اندکی از آن ، اینگونه انسان را قدرتمند می کند و لذا در احادیث متعدد از اهل البیت علیهم السلام ذکر شده است که فرمودند:

دانش آنکه بخشی از علم کتاب را داشت در مقابل دانش کسی که تمامی علم کتاب را دارد همانند تری بال مگسی است از آب دریا!!!

آری و با تکیه بر همین علم و منبع بود که عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام مثل عبدالاعلی و عبیده بن عبدالله بن بشیر همگی از امام صادق علیه السلام شنیدند که می فرمود:

«من می دانم آنچه در زمینها و آنچه در بهشت و آنچه در جهنم و آنچه بوده و آنچه خواهد بود»، آنگاه حضرت اندکی درنگ نمود و چون دید که این سخن بر شنوندگان سنگین آمد فرمود:

وَهُوَ سُبْحَانُ الَّذِي أُنزِلَتْ فِيهِ الْقُرْآنُ

پیام معنوی شیعه

«منطق خرد» انسان را دعوت می کند که در درکی که از هستی این جهان گذران دارد، دقیق شود تا روشن گردد که هستی جهان و هر چه در آن است از یک منبع نامتناهی سرچشمه می گیرد تا روشن گردد که این همه زشت و زیبا و موجودات زمین و آسمان که در صورت واقعتهای مستقل در دیده انسان جلوه می کند، در پناه واقعیت دیگری واقعیت دار می نمایند. و در زیر پرتو آن پیدا و هویدا شده اند نه از خود و نه از پیش خود و چنانکه واقعتهای و قدرتها و عظمتهای دیروزی، امروز افسانه ای بیش نیست واقعتهای امروزی نیز همچنانند و بالاخره همه چیز در پیش خود افسانه ای بیش نیست تنها خداست که واقعیتی است غیر قابل زوال و همه چیز در پناه هستی او رنگ هستی می یابند و با روشنائی ذات او روشن و پیدا می شوند.

هنگامی که انسان با چنین درکی مجهز شود، آن وقت است که خیمه هستی او در پیش چشمش مانند حجاب روی آب فرو می خوابد و عیاناً مشاهده می کند که جهان و جهانیان به یک هستی نامحدود و حیات و قدرت و علم و هرگونه کمال نامتناهی تکیه زده اند و انسان و هر پدیده دیگر جهانی مانند درجه های گوناگونی هستند که هر کدام به اندازه ظرفیت خود ماورای خود را که جهان ابدیت است نشان می دهند.

آن وقت است که انسان اصالت و استقلال را از خود و از هر چیزی گرفته به صاحبش رد می کند و دل از هر جا کنده به خدای یگانه می پیوندد و در برابر عظمت و کبریای وی به چیزی جز وی سر تعظیم فرود نمی آورد.

آن وقت است که انسان تحت ولایت و سرپرستی پروردگار پاک قرار می گیرد، هر چه را بشناسد با خدا می شناسد و با هدایت و رهبری خدا با اخلاقی پاک و اعمالی نیک (آیین اسلام و تسلیم حق که آیین فطرت است) متلبس می گردد.

این است آخرین درجه کمال انسانی و مقام انسان کامل یعنی امام که به موهبت خدایی به این مقام رسیده و کسانی که از راه اکتساب به این کمال نائل شوند با اختلاف درجاتی که دارند پیروان حقیقی امام می باشند.

و از اینجا روشن می شود که خداشناسی و امام شناسی هرگز از هم جدا نمی شوند چنانکه خداشناسی و خودشناسی از هم جدا نمی شوند؛ زیرا کسی که هستی مجازی خود را بشناسد، هستی حقیقی خدای بی نیاز را شناخته است.



پیام معنوی شیعه

پیام معنوی شیعه به جهانیان، یک جمله بیش نیست و آن این است که: «خدا را بشناسید» و تعبیر دیگر:

«راه خداشناسی را پیش گیرید تا سعادتمند و رستگار شوید» و این همان جمله ای است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نخستین بار دعوت جهانی خود را به آن افتتاح فرمود: «ای مردم! خدا را به یگانگی بشناسید و اعتراف کنید تا رستگار شوید» در توضیح این پیام به طور اجمال می گوئیم: ما افراد بشر به حسب طبع دلدادۀ بسیاری از مقاصد زندگی و لذا یذ مادی هستیم، خوردنیها و نوشیدنیهای گوارا و پوشیدنیهای شیک و کاخها و منظره های فریبندۀ همسر زیبا و دلنواز، دوستان صمیمی و ثروت سنگین از راه قدرت و سیاست، مقام و جاه و بسط سلطه و فرمانروایی و خرد کردن هر چیزی که با خواسته های ما مخالفت می کند را می خواهیم و دوست داریم.

ولی با نهاد خدادادی خود می فهمیم که این همه لذایذ و مطالب برای انسان آفریده شده نه انسان برای آنها و آنها به دنبال انسان باید باشند نه انسان به دنبال آنها.

هدف نهایی بودن شکم و پایین تر از شکم، منطق گاو و گوسفند است و دریدن و بریدن و بیچاره کردن دیگران، منطق ببر و گرگ روباه است، منطق انسان، منطق فطری خرد می باشد و بس.

«منطق خرد» با واقع بینی خود، ما را به سوی پیروی حق هدایت می کند نه به سوی دلخواه انواع شهوترانی و خودبینی و خودخواهی.

«منطق خرد» انسان را جزئی از جمله آفرینش می داند که هیچگونه استقلال و سرخودی ندارد و برخلاف آنچه انسان خود را فرمانروای آفرینش پنداشته به گمان خود طبیعت سرکش را به خواسته های خود رام می کند و به زانو در می آورد خودش نیز آلت دست طبیعت و یکی از دستیاران و فرمانبرداران آن است.

امام خمینی ره از شیخ عباس قمی ره می گوید!

خورشید خود را بالای سر ماشین کشیده بود و باران گرما بر سرمان می ریخت .

بیابان سوزان و بی انتها در چشمهایمان رنگ می باخت و به کبودی می گرایید. از دور هم ، چیزی دیده نمی شد، ناگاه ماشین ما که از مشهد عازم تهران بود از حرکت ، ایستاد، راننده که مردی بلند و سیاه چرده بود با عجله پایین آمد و بعد از آنکه ماشین را براندازی کرد خیلی زود عصبانی و ناراحت به داخل ماشین برگشت و گفت :

بله! پنجر شد. و آنگاه به صندلی ما که در وسطهای ماشین بود، آمد، به من چون سید بدم حرفی نزد. ولی رو کرد به حاج شیخ عباس قمی ره و گفت :

اگر می دانستم تو را اصلا سوار نمی کردم از نحسی قدم تو بود که ماشین ، ما را در این وسط بیابان خشک و برهوت معطل گذاشت ، یا الله برو پایین و دیگر هم حق نداری سوار این ماشین بشوی .

البته راننده تا حدی تقصیر داشت . این طاغوت و حکومت ضد دین زمان بود که تبلیغات ضد اسلام و روحانیت را بجایی رسانده بود که عده زیادی از مردم قدم آخوند و روحانی را نحس می دانستند و اگر گرهی در کارشان می افتاد و آخوندی آنجا حضور داشت ، به حساب او می گذاشتند.

مرحوم شیخ عباس ره بدون اینکه کوچکترین اعتراضی کند و حرفی بزند، بلند شد و وسایلیش را برداشت و از ماشین پیاده شد. من هم بلند شدم که با او پیاده شوم اما او مانع شد، ولی من با اصرار پیاده شدم که او را تنها نگذارم اما او قبول نمی کرد که با او باشم ، هر چه من پافشاری می کردم ، او نهی می کرد، دست آخر گفت فلانی راضی نیستم تو اینجا بمانی . وقتی این حرف را از او شنیدم دیدم که اگر بمانم بیشتر او را ناراحت می کنم تا خوشحال کرده باشم ، برخلاف میل از او خداحافظی کرده سوار ماشین شدم ...

بعد از مدتی که او را دیدم جریان آن روز را از او پرسیدم ؟ گفت : وقتی شما رفتید خیلی برای ماشین معطل شدم ، برای هر ماشینی دست بلند می کردم نگه نمی داشت ، تا اینکه یک ماشین کامیونی که بارش آجر بود برایم نگه داشت .

وقتی سوار شدم ، راننده آدم خوب و خون گرمی بود، و به گرمی پذیرایم شد و تحویلم گرفت ، خیلی زود با هم گرم شدیم قدری که با هم صحبت کردیم متوجه شدم که او ارمنی است و مسیرش همدان است ، از دست قضا من هم می خواستم به همدان بروم ، چون مدتها بود که دنبال یک سری مطالب می گشتم و در جایی نیافته بودم فقط می دانستم که در کتابخانه مرحوم آخوند همدانی در همدان می توانم آنها را بدست آورم ، به این خاطر می خواستم به همدان بروم راننده با آنکه ارمنی بود آدم خوب و اهل حالی بود، من هم از فرصت استفاده کردم و احادیثی که از حفظ داشتم درباره احکام نورانی اسلام ، حقانیت دین مبین اسلام و مذهب تشیع و... برایش گفتم .

وقتی او را مشتاق و علاقه مند دیدم ، بیشتر برایش خواندم ، سعی می کردم مطالب و احادیثی بگویم که ضمیر و وجدان زنده و بیدار او را بیشتر زنده و شاداب کنم .

تا این که به نزدیکیهای همدان رسیدیم ، نگاهم که به صورت راننده افتاد دیدم قطرات اشک از چشمانش سرازیر است و گریه می کند، حال او را که دیدم دیگر حرفی نزدم ، سکوتی عمیق مدتی بر ما حکمفرما شد هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که او آن سکوت سنگین را شکست و با همان چشم اشک آلود گفت :

فلانی این طور که تو می گویی و من از حرفهایت برداشت کردم ، پس اسلام دین حق و جاودانی است و من تا به حال در اشتباه بودم . شاهد باش من همین الان پیش تو مسلمان می شوم و به خانه که رفتم تمام خانواده و فامیلهایی که از من حرف شنوی دارند مسلمان می کنم .

بعد هم گفت :

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله بله خدا را بنگرید که چه می کند، ماشین پنجر می شود، راننده پیاده اش می کند، کامیونی می رسد که مسیرش همان جایی است که او می خواهد برود و از همه مهمتر آن ثواب را خداوند نصیبش می کند که از آن زمان به بعد از نسل و ذریه آن مرد هر کس به دنیا بیاید مسلمان است و ثواب و حسنه اش برای مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) می باشد. روحش با روح امام خمینی با انبیاء محشور باد.

منبع : عاقبت بخیران عالم جلد ۲/علی محمد عبداللهی

سرفصح پروانه



بسم رب الشهداء و الصديقين

مقدمه:

بی شک حسین - علیه السلام - مثل اعلاى عشق و رزى است، با کاروانى از شاگردان مکتبش، در جایی به نام کربلا، در ماهی به نام محرم و در روزی به نام عاشورا! همان روز موعود که فرشتگان منتظرش بودند، روزی که در غروب آن، بانوی صبوری ها نیز به میدان عشقبازی آمد و با بردن دست به زیر پیکر پاره پاره برادر که جان او بود فرمود:

خدایا این قربانی را از آل محمد - صلی الله علیه و آله - قبول کن و دوباره ملائکه شگفت زده شدند. زینب - سلام الله علیها - مانده بود و دشتی پر از شقایق پرپر و گلستانی خزان شده ... خورشید این غمبارترین روز دنیا در پشت کوه ها پنهان شد و غمبارترین شب دنیا خود را نمایاند، حال «زینب» به نماز می ایستد - نه! می نشیند - تا از درگاه معبود محبوبش جانی دوباره بگیرد تا بتواند پیام سرخ ترین لاله باغ آفرینش را به دنیا برساند و آن پیام، تفسیر معنای عشق است که: در طرفه بازار جهان تنها کالای عشق، ارزش خریدن دارد و او حقیقت عشق را با گفتن - ما رأیت الا جمیلاً - اثبات کرد...

و البته هنوز صدای آن کاروان در طول زمان بلند است، قافله سالار آن کاروان در تمام زمانها ندا سر می دهد: هل من ناصر ینصرنی و همیشه عده ای لیبیک می گویند و این بار نیز در محرم ۱۴۲۶ بار دیگر فرزندانى از تبار عاشوراییان از جمله، شهیده «پریسا زندی» لیبیک عاشقانه ای سر دادند و لباس سیاه عزای سید شهدای عالم را احرام بستند و این بار تلبیه نه از مسجد شجره که از مسجد ارک آغاز شد...

و شما نیز اگر با خواندن این اوراق هوای دلتان ابری و آسمان چشمانتان بارانی شد برای تعجیل در فرج منتقم خون حسین - علیه السلام و شادی ارواح همه شهیدان دعا کنید.



وَهُوَ شَهِيدٌ رُؤُوسِهَا الَّذِي تَلَمَّتْ فِيهِ الْقُرْآنُ

شهیده «پریسا زندی» در دهم تیر ماه سال ۱۳۶۳ در بروجرد به دنیا آمد، بعد از گذراندن تحصیلات متوسطه وارد حوزه علمیه محدثه - سلام الله علیها - بروجرد شد وى به عنوان یکی از کنیزان آقا امام زمان - ارواحنا فداه - مشغول به تحصیل شد. ایشان بعد از دو سال تحصیل در حوزه علمیه محدثه (س) با پسرخاله ی خود ازدواج کرده و برای اقامت و تحصیل به تهران مهاجرت نمودند تا مسجد ارک تهران شب های محرم او را به صبح عشق متصل کند...

شهید زندی به روایت همسرشان:

جثه ای کوچک ولی روحی بزرگ، عمری کوتاه ولی پربرکت، خانمی باوقار ولی شوخ طبع، صبور، کم توقع و مهربان و بامناات بود وى عزت نفس بسیار داشت، همه او را به عنوان طلبه اخلاقی می شناختند ولی او همیشه از خودش ناراضی بود و از اطرافیان خواهش می کرد برایش دعا کنند. ایشان از نظر خانه داری، همسرداری، آشپزی و ... نیز نمونه بودند و هر وقت غذا درست می کرد به نام یکی از ائمه عصمت و طهارت - علیهم السلام - طبخ می نمود.

نسبت به آقا امام حسین - علیه السلام - علاقه ی ویژه ای داشت و مى گفت: روضه ی حاج منصور ارضی تا عمق دلم می نشیند، ایشان رعایت حلال و حرام، حق الناس، موارد شبهه را می نمود و امر به معروف و نهی از منکر را تا حد امکان به جا می آورد به طوری که کسی ناراحت نشود. تمام تلاش خود را می کرد که اشکش برای محرم زیاد شود و مى خواست معرفتش بالا برود.

خصوصیات شهیده به نقل از خانواده و دوستان

مادر شهیده می گوید: «بچه ی خاصی بود اگر مشکلی پیش می آمد اینگونه تعبیر می کرد که این باعث می شود که به خدا نزدیکتر شوم روابط صمیمی با دیگران برقرار می کرد و نوعی یقین کامل داشت. با اینکه اختلاف قدی زیادی با مادر بزرگش داشت می گفت: موقع نماز روی سر مادر بزرگم را می بینم» و به عمه اش نیز گفته بود که: «نمی دانم چرا وقتی نماز می خوانم زیر پایم خالی می شود و از زمین فاصله می گیرم، قدم بلندتر می شود» عمه اش گفته بود: خوش به حالت این حال بزرگان است. او از اوضاع اجتماعی بسیار گله داشت از پایمال شدن حق مردم، غریب بودن مقام معظم رهبری و مخصوصاً از وضع بد حجاب در جامعه. یکی از دوستان شهید تعریف می کند که: بعد از آمدن شهید زندی از کربلا عشق و ارادت او به آقا امام حسین علیه السلام بیشتر شده بود و تا جایی که یک روز دیدم که پریسا گوشه ای نشسته و چادرش را روی صورتش انداخته، فکر کردم خوابیده، رفتم چادرش را کنار زدم، دیدم که بر اثر گریه ی زیاد از حال رفته است...

زندگی نامه طلبه شهیده پریسا زندی



وَهُوَ سُبْحَانَ الَّذِي أُنزِلَتْ فِيهِ الْقُرْآنُ

شهید زندی و عشق به شهادت

همسر شهید می گوید:

«زمانی که عقد کرده بودیم مبلغی را به عنوان وام ازدواج دریافت نمودیم و قرار بود آینه و شمعدان و لوازم عروسی بگیریم ولی او با اصرار فراوان و گریه به من می گفت:

من هیچ چیز نمی خواهم، با این پول به کربلا برویم و سرانجام نیز رفتیم و از آنجا لباس حنابندان و کفن خود را خریداری کرد، و وقتی از او پرسیدم از «آقا» چه خواستی؟

گفت: شهادت، سلامتی خانواده ام و بالا رفتن معرفت و معنویت.

یکی از دوستان شهید زندی نیز خاطره ای زیبا را به نقل از خود شهید زندی بیان می کند که شهید تعریف کرده بود که:

«یک روز که در حرم امام حسین علیه السلام بودم روز نظافت حرم بود، من از یکی از خانم های خادم آنجا خواستم که اجازه بدهد من هم حرم را جارو بزنم، پذیرفت و من هم شروع کردم بالای حرم اطراف ضریح، پایین ضریح را جارو زدم. در آن موقع حال عجیبی داشتم، انگار عرش را جارو می زدم سکوت مطلق تمام فضا را گرفته بود، احساس می کردم که چشم های زیادی مرا نگاه می کنند، حال و هوای عجیبی بود، احساسی به من می گفت که در آن حرم خلوت خبرهایی است...

نکته جالب اینکه دوست شهید اضافه می کند که یک ماه بعد از شهادت پریسا به طور اتفاقی وقتی پای صحبت های حجت الاسلام و المسلمین پنهان نشسته بودم وقتی ایشان به ذکر بعضی از مواردی که به واسطه آنها شهادت فرد امضاء می شود پرداخته بودند فرمودند که هر کس که به زیارت امام حسین - علیه السلام - برود و با خلوص نیت و با عشق و معرفت حرم امام را جارو کند در همانجا امام حسین - علیه السلام - شهادت آن فرد را امضاء می کند...

(و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)

و سرانجام عروج...

شهید پریسا زندی در شب پنجم محرم سال ۱۳۸۳ از آنجایی که نشانه های عاشقی سوختن است در حادثه ی آتش سوزی مسجد ارک تهران در مجلس سرور و سالار شهیدان، روح بزرگش با شهادتش از قفس دنیا آزاد شده و به اعلی علین پیوست و در قبرستان دارالسلام بروجرد آرامید.

به حق مصداق بارز این سخن بود که:

الهی:

بسوزان هر طریقی می پسندی

که آتش از تو خاکستر از من...

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

منبع: مرشیان ارک (۲ جلد) و با تشکر از خانواده ی محترم شهید زندی



کدام علم؟

وَمَوْسَىٰ وَصَالِحَ الَّذِي آتَمَّتْ فِيهِ الْقُرْآنَ



کدام علم؟

یکی از تحریفات معنوی که از واژه علم و علماء در فرهنگ ما به وجود آمده، به طوری که باعث تغییر دیدگاه مردم نسبت به علم و علم آموزی شده این است که در فرهنگ ما واژه علم به علوم دینی و شاخه های آن چون فقه، علم اصول، ادبیات عرب، تاریخ اسلام، منطق و فلسفه و غیره اطلاق می شود و همین امر باعث شده است که مردم فقط در مورد عالمان دینی لفظ «علماء» را به کار گیرند. در حالیکه وقتی در معارف و آموزه های دینی، فحوص و جستجو می کنیم و در مورد علم و مشتقات آن تحقیق می کنیم درمی یابیم که در قرآن و روایات واژه علم به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی به کار رفته است. از این نکته چنین برداشت می شود که آموختن علم فی نفسه و بدون تقیید آن به نوع خاصی، «فریضه» محسوب شده است و چنین نیست که در حدیث شریف «أطلبوا العلم ولو بالصین» (۱) [علم را بیاموزید اگر چه در چین باشد] منظور پیامبر فقط علم دین بوده است چرا که اگر منظور پیامبر از آموختن علم فقط دین بود باید می گفتند:

أطلبوا العلم من عندی [علم را نزد من بیاموزید] چرا که این از مسلمات است که هیچ کس به اندازه پیامبر نمی توانسته است منبع موقت و مطمئن برای کسب علوم دینی باشد. هم چنین پیامبر در حدیث دیگری می فرماید:

«خذ الحکمه ولو من اهل النفاق» [علم را بگیرد اگر چه از منافق باشد] اگر منظور پیامبر از علم فقط علم دین باشد آیا علم دین را می توان از منافق فراگرفت؟

این دو حدیث از باب مثال مطرح شدند و اگر در سایر احادیث و در آیات قرآن بنگریم می بینیم به استثنای احادیثی که صراحتاً بر ناکارآمدی برخی علوم و یا ممنوعیت آموختن علوم دیگر در آنها تأکید شده است، واژه علم به طور مطلق و بدون مقید کردن آن به نوعی خاص و رشته ای خاص آورده شده است.

به عنوان نمونه به برخی آیات و احادیث در ارتباط با موضوع علم اشاره می شود:

أَنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَّا عَلَّمْنَاهُ (۲)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كَلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيرٍ (۳)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)

قال الامام علي عليه السلام:

العلم حجاب من الآفات (۵): علم حجابی برای آفات است.

قال الامام علي عليه السلام:

العلم مصباح العقل (۶): علم چراغ عقل است.

قال الامام علي عليه السلام:

لا كنز ارفع من العلم (۷): هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست

قال الامام الباقر عليه السلام:

إن قلباً ليس فيه شيء من العلم كالبيت الخراب الذي لا عامر

له (۸): قلبی که در آن هیچ علمی نباشد همچون خانه خرابی

است که آباد کننده ای ندارد.

قال رسول الله:

ما استرذل الله تعالى عبداً إلا حرم العلم (۹): خداوند بنده ای را خوار نکرد مگر آنکه او را از علم محروم کرد.

از مجموعه احادیثی که در باب علوم ممنوعه و علوم غیر مفید وجود دارند به روایات زیر اشاره می شود:

قال الامام الكاظم عليه السلام:

دخل رسول الله المسجد فاذا جماعة قد اطفاوا برجل.

فقال: ما هذا؟

فقيل: علامه.

قال: و ما العلامة؟

قالوا: اعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها و ایام جاهلیه و بالاشعار العربیه.

فقال النبي: ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه (۱۰):

رسول خدا وارد مسجد شد، دید عده ای گرد مردمی جمع شده اند

فرمود: چه خبر است؟

عرض شد: علامه است.

فرمود: علامه یعنی چه؟

عرض کردند: او داناترین مردم است به انساب عرب و جنگ های

ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی.

پیامبر فرمود: اینها دانشی است که اگر کسی نداند به او زبانی نرسد

و اگر کسی بداند او را سودی نبخشد.





قال الامام علي عليه السلام:

ايها الناس! اياكم و تعلم النجوم الا ما تهدي به في بر او بحر فانها تدعوا الي الكهانه و المنجم كالكاهن و الكاهن كالساحر و الساحر كالكافر و الكافر في النار

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بپرهیزید مگر آن مقدار که وسیله راهیابی در دشت و دریا باشد. زیرا چنین علمی به کهانت و پیشگویی می انجامد و منجم در حکم کاهن است و کاهن چون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش دوزخ است.

نتیجه این تتبع در علم و علم آموزی و وجوب آن از دیدگاه شریعت مقدس اسلام آن است که آموختن هر نوع علمی که به نوعی سعادت بشر را تأمین کند مطلوب است اگرچه اولاً: بعضی علوم بر بعضی دیگر ارجحیت دارند و آموختن بعضی بر بعضی دیگر تقدم دارد.

ثانياً: نوع برداشت و استفاده از علم هم بسیار مهم است. برای مثال دانشمندی علوم هسته ای را فرا می گیرد تا آن را در خدمت ساختن بمب اتمی و ویرانگری استفاده کند و دیگری آن را فرا می گیرد تا به وسیله آن به بشر خدمات مطلوبی چون تولید نیروی برق ارائه دهد.

پس اگر قرار باشد که دیدگاه ما در مورد علم فقط علم دین باشد، باید تلاشهای دیگر عالمان و دانشمندان بی ارزش باشد.

مثلاً تلاش دانشمندان ایرانی در زمینه علوم هسته ای. در حالیکه ما دنییم کشور ما حدود ۱۵۰ سال از بعضی کشورهای پیشرفته، عقب مانده است. این تلاشها بسیار ارزنده است؛ زیرا عقب ماندگی ما در مسائل دینی نیست بلکه این عقب ماندگی عمیق مربوط به مسائل علمی و در نهایت صنعتی و فنی است. هر چند علم دین به منظور استفاده بیشتر از عقل و استفاده از علم در مرحله بعد و در نهایت سعادت انسان، نوعی تقدم و ترجیح بر دیگر علوم دارد.

این بحث، همان بحثی است که استاد شهید مطهری در کتاب تعلیم و تربیت مطرح نموده اند.

ایشان تحت عنوان "کدام علم" چنین می گویند: بعضی علم ها واجب عینی است یعنی خود آن علم به عنوان یک اعتقاد بر هر مسلمانی واجب است مثل معرفه الله، علم بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر یعنی آن مقدار که مقدمه ایمان یا از شرایط ایمان است.

چون ایمان در اسلام گرایش عن علم است نه گرایش عن تقلید.

این علم واجب عینی است.

پس حدیث طلب العلم فریضه حتماً شامل علم هایی که از شرایط ایمان اند می شود؛ اما می خواهیم ببینیم آیا شامل بقیه نیز می شود یا خیر؟

آنچه مسلم است این است که علم یا خودش هدف است و یا مقدمه است برای هدفی دیگر.

هرجا که خودش هدف است واجب است مثل اصول

عقاید.

هرجا هم که خودش هدف نیست، اگر هدفی از هدف های اسلامی متوقف به آن باشد، از باب مقدمه واجب، واجب می شود.

برای مثال نماز خواندن واجب است ولی چون خواندن نماز صحیح بدون فراگیری مسائل آن امکان ندارد، آموختن مسائل نماز نیز واجب است.

اصولاً هر وظیفه ای از وظایف اسلامی که نیازمند به علم باشد، همان علم برایش واجب می شود. در این مورد به چند مثال اکتفا می شود:

۱. اسلام از ما تزکیه نفس خواسته است و تزکیه نفس بدون فراگیری مسائل روانی و اخلاقی حاصل نمی شود.

۲. آموختن یک سلسله دستورات از قرآن نیازمند آموختن خود قرآن و تفسیر آن می شود.

۳. وقتی وجوب کفایی داریم پس علمی نیز که آموختن آن واجب کفایی باشد، پیدا می شود مثل علم پزشکی.

۴. در نظام اقتصادی اسلام وجود یک عده واسطه که کالا را از تولید کننده به مصرف کننده برسانند، تأیید و تثبیت شده است، پس علم تجارت آموختنش واجب است.

۵. دفاع از حد و مرز کشور اسلامی یک وظیفه است و انجام این وظیفه با آموختن دانش جنگ و ساختن تسلیحات و تهیه قوای مورد نیاز ممکن می باشد.

بنابراین بعضی علم ها واجب عینی است و بعضی دیگر واجب کفایی.

پس آموختن خود این، یک علم است و آموختن چیزی که انسان بخواهد به وسیله آن وظیفه دینی اش را انجام دهد، علم دیگری است.

چیزی که اسلام از ما خواسته است عمل به دین است نه آموختن دین.

پس اگر ما علوم دینی را می آموزیم به خاطر عمل به دین است و وقتی علوم دینی و وظایف خود را می آموزیم می بینیم که غیر از آموختن علم دین چیزهای دیگری هم به عهده ما گذاشته شده است که بر حسب زمان و حال هر جامعه متفاوت است.

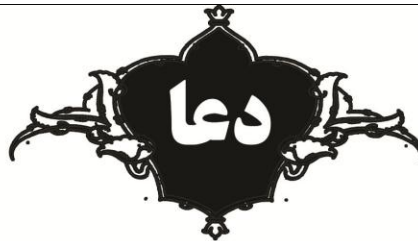
یعنی همان طور که فرائض دینی ما به واجب و کفایی تقسیم می شود آموختن علوم نیز به واجب و کفایی تقسیم می شود.

اما کفایی بودن نمی تواند قیدی برای اطلاق واژه علم در قرآن و روایات محسوب شود.

رقیه رحیمی طلبه پایه پنجم

منابع:

۱. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۴
۲. سوره یوسف، آیه ۶۸
۳. سوره حج، آیه ۳
۴. سوره علق، آیه ۴
۵. غرر الحکم، ۷۲۰
۶. همان، ۷۲۰
۷. الکافی (۴/۱۹۸)
۸. امالی شیخ طوسی (۱۱۶۵/۵۴۳)
۹. کنز العمال (۲۸۰۷)
۱۰. امالی الصدق، ۱۳/۲۲۰
۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۹



وَهُوَ شَهْرُ رَوْضَةِ الْكَذِّبِ الَّذِي أَمَلَتْ فِيهِ الْقُرْآنَ

رَعِي



شرایط دعا کردن

اول : اعتراف به گناهان ؛ دوم : شکر نعمتها؛ سوم : صلوات بر محمد و آل محمد؛ چهارم : دعا کردن و حاجت خواستن ؛ پنجم : صلوات بر محمد و آل محمد.

اگر دعایتان مستجاب شده مواظب سه حالت باشید

اول : آن که عجب نکنی و نگویی من معلوم می شود آدم خوبی هستم که دعایم مستجاب شد زیرا عجب و خودپسندی باعث فساد عمل و غلبه شیطان است .

دوم : شکر و حمد خدا نمایی که تفضل کرد بر تو به اجابت دعای تو؛ بلکه مستحب است دو رکعت نماز شکر بجا آوری .

سوم : همین که دعای تو مستجاب شد ترک دعا نکنی و باز در خانه خدا بروی تا بیگانه نشوی و در وقت حاجت خواستن دوباره آشنا باشی .

اگر دعایتان به اجابت نرسید مواظب این سه حالت باشید

اول : آن که مایوس نشوی از رحمت خدا، زیرا به اجابت نرسیدن دعا ممکن است به سبب گناهان تو باشد که مانع اجابت است پس درصدد رفع آن به توبه و تعدیب نفس برای .

دوم : ترک دعا نکن .

سوم : راضی باش به تقدیر الهی تا همان رضای تو باعث اجابت دعایت بشود.

امام حسن علیه السلام می فرماید: من ضامنم از برای کسی که در قلب او چیزی خطور نکند بجز رضا و خشنودی به قضای خدا این که دعا کند پس مستجاب شود.

دعا کردن سه حالت دارد که به هر حالتی که باشد برای انسان اجر معنوی دارد

حالت اول : آن که صلاح بنده در آن هست و به او می رسد و مشروط به دعا نیست و در این صورت ثمره دعا تقرب بنده است به خدا.

حالت دوم : آن که صلاح بنده در آن هست و رسیدن به آن مشروط است به دعا کردن و در این صورت ثمره دعا دو چیز است یکی رسیدن به مطلوب و دیگر تقرب به خدا.

حالت سوم : آن که صلاح بنده در آن نیست و به آن نمی رسد چه دعا بکند چه نکند و در این صورت ثمره دعا دو چیز است یکی تقرب به خدا، دوم عوض آن که در دنیا از او منع شده در آخرت به اضعاف آن به او عطا می شود.

منبع: گنجینه های معنوی / رضا جاهد

معنی دعا: دعا یعنی صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات از خالق خود.

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم خداوند کریم در قرآن و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام سفارش بسیار نموده اند.

آیات قرآن راجع به دعا کردن

۱ - (اعراف آیه ۸۰): برای خدا نامهای نیک است پس او را به وسیله آنها بخوانید و دعا کنید.

۲ - (غافر آیه ۶۰): مرا بخوانید و درخواست کنید تا پاسخ دهم

۳ - (انعام ۵۳): ای پیامبر نباید آنان را که هر صبحگاه و شبانگاه خدا را می خوانند از پیش خود برانی .

۴ - (فرقان ۷۷): ای رسول من بگو اگر به سوی خدا متوجه نشوید و دعا نکنید پروردگارم به شما اعتنا نخواهد کرد.

سخنان ائمه معصومین علیه السلام راجع به دعا

رسول اکرم صلی الله علیه و آله : دعا حربه مومن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که به آن دین مومن بر پا است و نور آسمان و زمین است . (بحار الانوار جلد ۹۳، ص ۲۸۸)

امام صادق علیه السلام : دعا همان عبادتی است که خداوند درباره اش فرموده همانا کسانی که از عبادت و پرستش من تکبر کنند بزودی با ذلت و خواری وارد جهنم خواهند گشت پس فرمود دعا کن خدا را بخوان و مگو کارها بر حسب تقدیر الهی انجام خواهد شد (وسائل الشیعه)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد. (مشکاة الانوار)

امام رضا علیه السلام : دعا از نیزه کارگرتر است و دعا بر می گرداند قضا را هر چند از آسمان نازل شده باشد و محکم شده باشد و دعا کلید همه رحمت ها است .

امام صادق علیه السلام : خداوند عزوجل خوش نمی آید که بندگانش از همدیگر خواهش و درخواست کنند و همین مطلب را درباره خودش دوست دارد چون خداوند عزوجل خوشش می آید که از او سوال و درخواست کنند و نعمتهای خداوندی را از وی بخواهند. (ص ۱۱۰۹، ج ۲، ب ۲۰)

امام محمد باقر علیه السلام : هیچ چیزی نزد خدا برتر از سوال و درخواست آنچه که در نزد اوست نمی باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله : کسی که به دعا توفیق یابد بدبختی ندارد و وقتی خدا توفیق خود را برای دعا فراهم نمود علامت آن است که درهای رحمت را بروی او گشوده است . (وسائل الشیعه)

امام صادق علیه السلام : هنگامی که بنده مومن دعا کند خداوند عزوجل به فرشتگان گوید با این که دعای این بنده مستجاب است در عین حال حاجتش را دیرتر بر آورید چون من دوست دارم آوازش را بشنوم .

امام رضا علیه السلام : به اصحاب خود فرمود بر شما باد به سلاح انبیاء گفتند: سلاح انبیاء چیست ؟ فرمود: دعا.

امام موسی کاظم علیه السلام : فرمود: که از برای هر مرض دوا و دعائیست . هر گاه خدای تعالی به خاطر بیمار رساند که دعا کند به تحقیق اذن داده است در شفای او.



اشاره: به مناسبت هفته دفاع مقدس صفحه مفاجرتی بروجردی را در این شماره به معرفی شهید محمد بروجردی اختصاص می دهیم.

سردار شهید «حاج همت»، درباره مهجور ماندن قدر و ارزش نقش بروجردی در تاریخ پر فراز و فرود انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، ۶ ماه پیش از شهادتش در کربلای خیبر گفته بود:

«محمد بروجردی شناخته نشد. بروجردی هنوز، نه بر ملت ایران و نه بر تاریخ ما شناخته نشده. تصور من این است که زمان بسیاری باید سپری شود تا بروجردی شناخته بشود. شاید خون رنگین بروجردی، این بیداری را در ما بوجود بیاورد.»

زندگی نامه شهید

محمد بروجردی سال ۱۳۳۳ هجری شمسی، در روستای «دره گرگ» از توابع شهرستان بروجرد به دنیا آمد.

در شش سالگی پدر خود را از دست داد و مادرش با همه مشکلات و سختی هایی که وجود داشت، تمامی هم و غم خود را برای تربیت وی به کار بست. محمد در هفت سالگی وارد مدرسه شد اما به دلیل شرایط مادی خانواده، تحصیل در کلاسهای شبانه توأم با کار و تلاش روزانه را انتخاب کرد و خانواده را در تأمین زندگی شرافتمندانه مدد رساند.

در ۱۷ سالگی ازدواج کرد. نتوانست تحصیلات عمومی خود را به پایان برد و به در جوانی به صف انقلابیون پیوست. در سوریه و لبنان با شهیدانی چون شهید چمران و شهید محمد منتظری آشنا شد و در ایام انقلاب از سوی دکتر بهشتی مسولیت حفاظت ورود امام خمینی را به ایران بر عهده گرفت.

وی از موسسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. بعد از انقلاب و با شروع ناآرامی ها در کردستان به پناه رفت و باقی عمر خود را در کردستان گذراند.

هوش نظامی وی موجب شد که کردستان بطور کامل در اختیار نیروهای ایرانی قرار گیرد و مناطق اشغال شده توسط کردهای خود مختار و کموله ها دوباره به وضع عادی برگردند.

در اول خرداد ۱۳۶۲ در حالی که با عده ای دیگر از همزمانش در مسیر جاده مهاباد - نقره حرکت میکردند بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. شهید بروجردی به خاطر رشادتهایش در آزاد سازی و بازگرداندن امنیت به کردستان به مسیح کردستان شهرت یافته است

سرپرستی خانواده

از همان دوران کودکی، مدیر و مدبر بود؛ چه در کارگاه و چه در خانه. با وجود این که در خانه فرزند بزرگتر از او هم داشتند؛ اما سکاندار کشتی خانواده او شده بود. او خانواده را سروسامان می داد و مشکلات خانه به دست او حل و فصل می شد. دیگر همه پذیرفته بودند که او بزرگ خانواده است. محمد با این که بچه بود، اما همه حقوقش را برای خانواده اش خرج می کرد.

به دنبال مرجع

پیش از این که به سن بلوغ برسد، نماز خواندن را آغاز کرد. قبلاً من نماز خواندن او را ندیده بودم، اما یک وقت متوجه شدم که او رو به قبله ایستاده است و دارد نماز می خواند. با خود گفتم: شاید این بار اتفاقی داره نماز می خونه. اما بعد که دقت کردم، دیدم نه، دیگر به طور مرتب نمازهایش را می خواند و در هیچ شرایطی نمازش ترک نمی شود. بعدها که کمی بزرگتر شد، در پی آن بود تا برای خود، یک مرجع تقلید انتخاب کند.

به او گفتم که باید سعی کنیم تا شایسته ترین فرد را برای این امر بشناسیم و در حال حاضر مجتهد اعلم آیت الله خمینی است کسی که به خاطر مخالفت با سیاستهای شاه از ایران تبعید شده است و الان در عراق به سر می برد.

از آن پس، محمد رفت و تحقیق کرد، تا این که یک روز آمد و گفت: من حرفت رو پذیرفتم. با پذیرش حضرت آیت الله خمینی به عنوان مرجع و مجتهد اعلم، دیگر مسیر حرکتش مشخص شد و در نهایت به آنجایی منتهی شد که خودش می خواست.

درس دینداری

کلاس هشتم یا نهم بود که متوجه شدیم روزها غیبت می زند. نمی دانستیم کجا می رود. رفتیم تحقیق کردم. دیدم می رود جلسه، کجا؟ نمی دانم!؟

یک روز که به خانه آمد به او گفتم: محمد! توی جلسه چه چیزی به شما یاد می دن؟ اول منکر شد که اصلاً جلسه ای در کار نیست، اما بعد که اصرار کردم، گفت: درس دینداری. از خدا و از پیغمبر می گن. قرآن و اصول دین یاد می دن.

یک روز دنبالش کردم. محل جلسه شان را پیدا کردم. ۵۰-۶۰ نفری می شدند. یک آقای هم با آنها کار می کرد. اسمش آقا عبدالله بود. آقا عبدالله این بچه ها را راهنمایی می کرد.

یک روز به من گفت: تو هم بیا جلسه اول قبول نکردم، ولی وقتی که با اصرار او روبرو شدم پذیرفتم. توی راه همه اش به من سفارش می کرد: متوجه باش تا کسی از این قضیه بو نبره. آن روز تعدادی از بچه ها در آنجا جمع شده بودند. آقا عبدالله هم به آنها درس دینی می داد، هم درس سیاسی. از شاه می گفت، از دار و دسته شاه. از حقوق مردم و از جنایات رژیم پهلوی.

راستش در آن موقع خیلی می ترسیدم؛ البته بیشتر از همه برای جان خودم! وقتی بیرون آمدم به محمد گفتم: نمی ترسی یک وقت گیر بیفتی؟

وَهُوَ سُبْحَانَ الَّذِي أَلْمَزْتُمْ فِيهِ الْقَوْمَ

نقطه پرواز

ایزدی با خود گفت: چرا محمد اینطوری شده، چند روزی است انگار همه حرفهایش وصیت است. با همه خداحافظی می کند، از همه حلالیت می طلبد و ...

ایزدی به چهره آرام محمد خیره بود. محمد یک بار دیگر به ایزدی چشم دوخت و با لحنی که خواهش هم در آن بود گفت: خلاصه، از امروز مسئولیت به گردن شماست. این مردم را فراموش نکنید!

- چشم! چشم! چقدر مردم مردم می کنی!
ایزدی لحظه ای ساکت شده بود و بعد انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید: راستی مسافرتی جایی می روی که از همه حلالیت می طلبی!

- آدم همیشه در سفر است، یک لحظه بعدش را هم خبر ندارد. هر لحظه باید آماده باشد و باید همه را از خود راضی کند.
- خوب، بالاخره بر سر محل استقرار تیب به جایی رسیدی؟
- بله، بین سه راهی نرده و جاده فرعی آن جای مناسبی است. هم وسعت دارد، هم کنار جاده اصلی است. مثل این که یک ساختمان نیمه خراب دولتی هم دارد که مال وزارت کشاورزی است. می روم از نزدیک ببینم.

همه به دنبال بروجردی از پایگاه بیرون آمدند. ماشین محمد خراب بود. به همین دلیل ماشین کاوه را برداشتند. کاوه اصرار داشت که خودش هم همراه محمد برود، اما بروجردی مخالف بود. سوار که شد، زود از داخل درها را قفل کرد. کاوه از پشت شیشه اعتراض کرد و سعی کرد در را با زور باز کند. بروجردی کمی شیشه را پایین کشید و با محبت گفت:

برادر من! شما لازم است اینجا باشی. پیش این بچه ها.

پاسدار جوانی دوان دوان آمد. کار ضروری با محمد داشت. قرار شد داخل ماشین حرفش را بزند. بروجردی در را باز کرد تا پاسدار جوان سوار شود. کاوه که وضع را چنین دید، فوری یک ماشین دیگر هم آماده کرد تا ماشین محمد را اسکورت کند. روی ماشین دوشکا کار گذاشته بودند.

دو ماشین با هم به راه افتادند. محمد به درد دلهای جوان پاسدار گوش می داد گهگاه هم او را به صبر در مشکلات دعوت می کرد.
- برادر جان، هنوز تو اول راهی! باید طاقت داشته باشی.
خدانود با صابرین است. نمی دانی، وقتی صبر می کنی و در زمان خودش مشکل حل می شود، چه لذتی می بری. توکل به خدا داشته باش. هرچه خیر در آن است، به تو می رسد.

به سه راهی نرده که رسیدند، به راننده اشاره کرد بایستد.
جوان راننده ترمز کرد و کشید کنار جاده. بروجردی به او گفت: داود جان، تو دیگر برگرد.

- نه نمی شود. من با شما می آیم. هر جا بروید!

- نه داوود جان، تو برو ارومیه پیش جلالی. بگو آن مسئله ای که دیروز صحبتش را کردیم، پیگیری کند.

داوود با لحن گریه دار گفت: آخر جلالی سفارش کرد در هیچ شرایطی از شما جدا نشوم.

- خوب، حالا من می گویم پرو ارومیه.

حرف مرا گوش نمی کنی!

داوود مانده بود که چه کند. نگران بود. دلهره بر دلش سنگینی می کرد. در طول مسیر لحظه ای چشم از بروجردی برنداشته بود. همه جا مواظبش بود. او که همه جا و در همه سفرها سفارش به خواندن آیه الکرسی می کرد، در این مسیر خودش نخوانده بود. به یاد حرف محمد افتاد. اولین روزهایی که راننده او شده بود، به داوود سفارش کرده بود:

هر جا که می روی، حتماً آیه الکرسی را بخوان.

داوود پرسیده بود: خوب، این بچه هایی که همیشه می خوانند، ولی باز هم شهید می شوند چی؟

بروجردی گفته بود: آن روز حتماً یادشان رفته ...

داوود آهی کشید و امروز خود فراموش کرده بود. در طول مسیر چند بار اراده کرده بود، به محمد تذکر بدهد که آیه الکرسی را بخواند اما خجالت کشیده بود. چند لحظه دو دل ایستاد و محمد را نگاه کرد. اما نگاه محمد با نفوذتر بود و داوود سرش را پایین انداخت و برگشت نمی خواست محمد فکر کند که او به حرفش گوش نمی کند.

وقتی داوود به ارومیه رسید، جلالی با دیدن او تعجب کرد.

- داوود! تو اینجا چه می کنی؟ کو محمد؟ مگر نگفتم تنهاش نگذار!

داوود با صدای لرزانش گفت: اصرار کرد بیام پیش شما. گفت مسئله ای که دیروز صحبتش را کردیم، حتماً پیگیری کنید.

داوود این را گفت و رفت طرف تلفن. جلالی پرسید: می خواهی به کسی زنگ بزنی؟

- نگرانم. می خواهم زنگ بزنم مهباد. از حال محمد بپرسم.

- چرا مگر اتفاقی افتاد؟

- آخر امروز تا سه راهی نرده مواظبش بودم. محمد برخلاف همیشه که آیه الکرسی می خواند امروز فراموش کرد. آنقدر سرش به حرفها و درد دلهای آن پاسدار گرم بود که فراموش کرد.

در سه راهی نرده، وقتی بروجردی داوود را پیاده کرد، خودش نشست پشت ماشین و حرکت کرد. سه نفر دیگر عقب نشسته بودند.

جاده خاکی بود و پر دست انداز و محمد آهسته می راند. بیشتر منطقه را نگاه می کرد. به نزدیکی های پادگان شهید شاه آبادی که رسید. دست اندازها بیشتر شد. محمد باز هم سرعت را کمتر کرد کمی

جلوتر به آبگیر کوچکی رسیدند. ماشین اول گذشت. بروجردی هم

پشت سر آن وارد آبگیر شد ولی در همان لحظه انفجاری عظیم ماشین را به هوا برد و تکه تکه پاره های آن در گوشه و کنار افتاد. مین ضد تانک بود. از جمع پنج نفری که داخل ماشین محمد بودند، تنها او به شدت مجروح شد. بچه ها پایین پریدند و خواستند کاری بکنند اما محمد ...

خبر مثل برق و باد در کردستان پیچید. جلالی، سرهنگ آشناسان، ایزدی، استاندار و فرماندهان سپاه و ارتش، به بیمارستان ارومیه آمدند. عده زیادی خون دادند. تا اگر محمد به خون نیاز داشت، آماده باشد. در میان هیاهو و نگرانی مردم هلیکوپتر بر زمین نشست. همه هجوم بردند. در این چند ساعت انتظار، حرفها و سخنان و حرکات عجیب این چند روزه محمد را به خاطر آورده بودند. در این چند روز، از همه حلالیت خواسته بود. همه را سفارش کرده بود که با مردم مدارا کنند. در کردستان بمانند

و ... ایزدی صبح را به یاد آورد. صورت او را بوسید و حلالیت طلبیده بود. بعد هم سفارش تیب ویژه شهدا، بچه ها و کردستان را کرده بود.

ایزدی به گریه افتاد. این حرف محمد هنوز در گوشش بود.

- حاجی جان، نمی خواهم به خاطر من کارها را ول کنید بیایید

دنبال جنازه من، بروید ...

برانکار را از هلیکوپتر بر زمین گذاشتند. جلالی و ایزدی دو طرف آن ایستاده بودند ولی هیچ کدام جرأت نداشتند پارچه را از روی صورت محمد پس بزنند. در همین لحظه کسی کنار جنازه محمد نشست و پارچه را پس زد. جلالی به چهره بروجردی نگاه کرد. همان لبخند همیشگی را بر لب داشت. انگار در آن حالت هم داشت سفارش می کرد: کردستان را تنها نگذار!

با دیدن خون تازه که موهای بلند محمد را خیس کرده بود، همه روی زمین نشستند. صدای گریه و زاری بلند شد.

همه در این فکر بودند که چه کنند. باید با فرمانده شان می رفتند. ولی او که از قبل سفارش کرده بود کردستان را تنها نگذارند. نه می توانستند بگریه خونیشتن را تنها بگذارند و نه این که حرفش را عمل نکنند.

محمد تنهای تنها به آسمانها رفته بود.

رمز پیروزی مردان بزرگ

سعدیا دی رفت ، فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

فرصتهای زیادی به دست افراد می افتد، اما از آن جا که دسته ای روح کار امروز به فردا انداختن را دارند، این فرصتها را که کلیدهای طلایی راز کامیابی است از دست می دهند. در صورتی که نه تنها کار امروز را نیاید به فردا انداخت بلکه اگر امکان دارد، باید کار فردا را هم امروز انجام داد.

از ابومسلم خراسانی پرسیدند راز کامیابی شما چه بوده است؟! گفت: هرگز کار امروز را به فردا نیفکندم. چه بسا نیروئی که برای تاخیر انداختن کار مصرف می شود، برای انجام خود آن کار کافی باشد.

برخی از دانش آموزانی که در امتحان خرداد ماه قبول نمی شوند و باید در شهریور ماه امتحان بدهند، از فرصت حداکثر استفاده را می کنند و بعضی گرفتار اوهام و افسوس خوردن می شوند و وقت را با آه کشیدن به پایان می رسانند.

عده ای از مردم هستند که غالباً عارف منش و درویش مآئند؛ کارشان اشک فشانئی بر گذشته است و مرتباً می گویند: اگر ما فلان باغ را خریده بودیم سود کلانی نصیب ما می گشت و اگر در فلان دانشگاه ثبت نام کرده و ادامه تحصیل داده بودیم، اکنون متخصصیهای بزرگ کشور بودیم. تمام وقت خود را با افسوس خوردن و روی قبر دیروز گریه کردن تلف می کنند. درحالی که اگر از این پس بکوشند ممکن است به همه و یا به قسمتی از آرزوهای خود برسند.

وقت گذشته را نتوانی خرید باز

مفروش خیره کاین گهر پاک بی بهاست

گروهی در نقطه مقابل آنها هستند. اضطراب آینده آنها را از کار در آن لحظه ای که در دست دارند، بازمی دارد.

دانش آموزانی را دیده ایم که مرتباً دم از رفوزه شدن می زنند؛ مرتباً می گویند: میباید تجدیدی شویم، میباید قبول نشویم. این اضطراب آنان را از مطالعه و کار باز می دارد و فرصت را از دست می دهند. چه زیبا سروده آن سراینده تازی زبان:

مافات مضمی و ما سیاء تیک فاین
قم فاعتنم الفرصة بین العدمین

یعنی: آنچه را از دست دادی، گذشته است و آینده هنوز نرسیده (بیجا غصه آنرا مخور) هم اکنون برخیز و این لحظه را که از هر دو طرف به نیستی می رسد، غنیمت بشمار.

و سعدی شیرین زبان نیز در این باره گوید:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست
در میان این و آن فرصت شمار امروز را

بهترین فرصت برای کار کردن، دانش آموختن و ثروت آندوختن جوانی است و بلندترین نقطه زندگی نیز دوران جوانی است. عشق و امید و نشاط جوان و نیروهای فعاله و خلاقه او سرشار است، ولی پس از مدتی، قدرتهای معنوی و مادی وی رو به کاهش می گذارد و اعصاب قدرت و استحکام خود را از دست می دهد. چشم کم نور می شود و نیروهای خلاقه ناتوان می گردد.

مولای متقانی می فرماید:

انسان هنگامی بی به ارزش جوانی و تندرستی می برد که آنها را از دست داده باشد.

از سفارشهای پیامبر اسلام به یکی از شاگردان بزرگ خود ابی ذر این است: پیش از آنکه پیری تو فرا رسد، ارزش جوانی را بدان

زینت باغ است درخت جوان پیر شود بر کنش باغیان

شاخ جوان به هر گلی نویر است شاخه پیر، از بی خاکستر است

مردان بزرگ و کامیاب همواره بر گذشته افسوس نمی خوردند و اضطراب آینده آنها را از کار در فرصتهای مناسب باز نمی داشت.

دستگاه آفرینش در انسان یک عقل طبیعی آفریده است که در تمام افراد با بالا رفتن سن، رشد می کند. در کنار این عقل طبیعی می توانیم یک عقل اکتسابی در پرتو علم و تجارب نیز به دست بیاوریم و این دومی در حقیقت مکمل و پرورش دهنده آن عقل طبیعی است.

مردان کامیاب کسانی بودند که از فرصتهای دوران کودکی و جوانی و مراحل بالاتر خوب استفاده کردند و عقل فطری را با عقل اکتسابی پرورش دادند. و بهترین فرصت برای این کار دوران جوانی است.

پیامبر اسلام فرمود: فرصت بسان ابر بهاری می گذرد و کامیابی از آن کشاورزی است که از آن بهره برداری کند.

کسانی که به ارزش وقت و عمر خود پی برده اند، اوقات گرانبهای خود را بیهوده مصرف نمی کنند. گروهی از دانشمندان برخی از آثار خود را در مواقعی نوشته اند که اکثر مردم به اتلاف آن اهمیت نمی دهند.

مثلاً دکتر ماردن کود یکی از آثار خود را در ضمن رفتن از خانه بیماری به خانه بیمار دیگر نوشته است.

دکتر بورنی زبان فرانسوی و ایتالیائی را در طی رفتن به اداره و بازگشت از آن یاد گرفت.

فقید علم و ادب مرحوم مدرس خیابانی یکی از آثار گرانبهای خود را که در پیرامون مترادفات زبان فارسی می باشد موقع صرف صبحانه نوشته است.

ناپلئون در واقعه ارکولا با ۲۵ سوار بر دشمن غلبه کرد؛ زیرا دشمن خسته بود و او فرصت را مغتنم شمرد و با این عده کم بر دشمن چیره گردید.

گروهی آنچه‌تان عمر خود را تلف می کنند که گوئی دشمن وقت و عمر خود هستند. امروز بسیاری از سرگرمیها بیش از آنچه جنبه تفریحی داشته باشند، قاتل و کشنده وقت می باشند.

البته اعصاب خسته احتیاج به تفریح و سرگرمی دارد و هرگز نباید آنچه را که جنبه تفریحی دارد به حساب اتلاف وقت نهاد؛ زیرا گردش و تنفس، ملاحظه مناظر زیبا و شرکت در مجالس انس و نشاط، اعصاب ما را از فرسودگی نجات بخشیده، و چرخ حیات را روغن کاری می نماید.

البته نباید هرگونه کار بیهوده و کشنده وقت و تلف کننده عمر گرانبها را به حساب تفریح و تفرج گذارد.

جوانان امروز برای استراحت، به فیلمهای سینما و تلویزیون و مطالعه مجلات و روزنامه و کتابهای هفته و سال پناه می برند، ولی باید بدانند هر فیلمی قابل دیدن نیست و هر کتابی آموزنده نشاط بخش و مفید نخواهد بود.

ضررهای سهمگین فیلمهای جنائی و پلیسی و رمانهای عشقی و سکسی قابل توصیف نیست و غنچه جوانی را قبل از آنکه شکوفان شود پژمرده می سازد.



نکات اخلاقی از آیه الله العظمی میرزا جواد تبریزی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

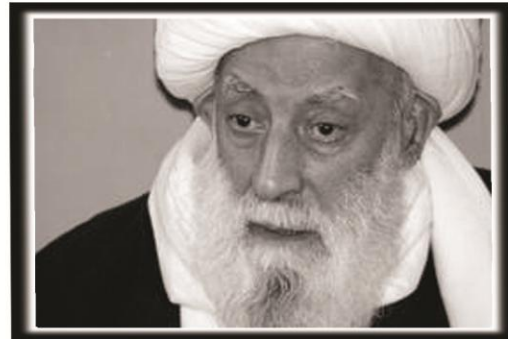
طلبه باید به تکلیف خود که شامل حلال و حرام الهی است دقت کامل داشته باشد و با مسایل سرسری برخورد نکند که این قدم اول سازندگی است.

در ثانی هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد، برای خدا باشد؛ یعنی با توکل به ایزد منان کار را برای رضای خدا انجام دهد و جز خدای متعال چیز دیگری را مد نظر نداشته باشد.

اگر کار خالصانه برای خدا انجام گرفت، نتیجه خواهد داد و خدا در مقابل آن اخلاصی که در عمل صورت می‌گیرد، درجه داده و شخص را به مرتبه‌ای والا خواهد رساند.

طلبه باید تمام وقت خود را در جهت درس صرف نماید تا بتواند به دین خدمت کند، اگر درس نخواند و شب و روز را به مسایل دیگر بگذارند، نه تنها خدمت به دین نخواهد کرد، بلکه ضربه هم خواهد زد.

زمانی که ما در فیضیه بودیم، نیمه شب (جهت نماز شب) مدرسه فیضیه مملو از طلبه می‌شد به طوری که اگر یک نفر غریبه وارد مدرسه می‌شد، از کثرت حضور طلاب در مدرسه، تصور می‌کرد که وقت نماز صبح است، طلاب به شب‌زنده‌داری و تهجد بسیار مقید بودند.



طلبه باید در جهت معنویت و خودسازی گام بردارد و از توسل به اهل بیت علیهم السلام دریغ نکند.

طلبه علاوه بر آنکه باید زرننگ باشد، باید با تواضع و افتادگی حرکت کند؛ خود را کسی حساب نکرده و با خلوص کامل به درس و بحث خود مشغول شود. اگر خود را کسی فرض کرد، به جایی نخواهد رسید.

از درس خواندن مأیوس نشوید و در امر تحصیل از خدا کمک بخواهید و اهل بیت علیهم السلام را واسطه قرار دهید. اگر شما برای خدا و خدمت به دین و با جدیت درس را شروع کردید، کم کم نورانیتی احساس خواهید کرد که خود آن، شما را به موفقیت خواهد رساند. در همه مراحل، تقوای الهی نباید فراموش شود که آن نقش اساسی را دارد.

انسان باید همیشه به یاد مرگ باشد و خدای ناکرده غفلت نکند که تا فرصت هست باید جبران کرده و برای خود توشه‌ای ذخیره نماید. طلبه باید در همان دوران جوانی خود را به کمال برساند و طینت خود را با معنویات معجون کند و طوری خود را بسازد که هوای نفس نتواند او را گمراه کند و اگر شخص جوان در این خصوص تلاش کند، خدا او را موفق خواهد کرد.

وَمِنْ رُحْمَةِ الرَّحْمٰنِ الّٰذِيْ لَمْ يَلْمِ فِيْهِ الْقَوْلَ

بهترین وسیله، توسل است؛ توسل به اهل بیت علیهم السلام که سفینه نجات می‌باشند و اگر آنها نظری کنند و بخواهند، خداوند متعال توفیق خواهد داد و امید است خداوند متعال به همه ما توفیق دهد تا با معرفت از این دنیا برویم و بر آخرت خود چیزی ذخیره کنیم تا ضمن آنکه حسرت نخوریم، ائمه اطهار علیهم السلام نیز منجی ما باشند، انشاء الله تعالی.

انسان در هر حال باید برنامه ریزی داشته باشد تا در آخر عمر پشیمان نگردد. لذا ساعاتی را برای عبادت و انجام واجبات در نظر بگیرد و زمانی را به فراگیری معارف الهی، اخلاق حسنه، تهذیب نفس و مسایل شرعی اختصاص دهد، همان گونه که باید زمانی را هم برای رفع نیاز دنیوی خود قرار داده و آنچه که حلال و ستوده است، انجام دهد.

شیطان همواره در کمین است و می‌خواهد همان گونه که قسم خورده، شما را از طریق مستقیم خارج کند و با القای وسوسه شما را مأیوس گرداند، مواظب باشید فریب شیطان را نخورید.

شما با عمل به تکالیف شرعی و دقت در عمل به تکالیف و هم چنین با توسل به اهل بیت علیهم السلام که سفینه نجات هستند، از خدا بخواهید تا شیطان را از شما دور کند و در این مسیر ارتباط خود با خدا را قوی کنید و به قرائت ادعیه و ذکر شریف استغفار مداومت داشته باشد.

در تربیت کودک خود بسیار دقت کنید که خدای ناکرده در آینده پشیمان نشوید و نگویید هنوز بچه است و وقت دارد، از همان کودکی به تربیت او اهمیت دهید که در آینده نور چشم شما باشد. ضمن محبت به فرزندان، خیرخواه آنان نیز باشید و بدانید که فرزند شما امانت الهی است، پس در امانت‌داری کوتاهی نکنید که مسئول هستید.

دائم الذکر باشید. همیشه از خدا بخواهید شما را یاری کند و به اهل بیت علیهم السلام توسل کنید. همیشه مد نظرتان باشد که دنیا، دار امتحان است و پاداش شما در آخرت است و همین امر موجب حفظ شما می‌شود. شیعیان محترم در سرتاسر جهان باید به گونه‌ای رفتار کنند که سایر مردم با مشاهده آنها، به مذهب برحق تشیع، رغبت کنند.

زیارت عاشورا معجز است، بر آن مداومت کنید و بدانید که بسیاری از علمایی که به درجات رفیع رسیدند، به واسطه توسلات بوده که از جمله آنها مداومت بر خواندن زیارت عاشورا است. در مورد زیارت عاشورا سهل‌انگاری نکنید. خداوند به واسطه این توسلات به شما مقامی خواهد داد که دنیا و آخرت شما را تضمین خواهد کرد.

به زیارت اموات بروید که درس عبرتی است و انسان را از گناه دور می‌کند و ما نیاز داریم تا با رفتن به زیارت اهل قبور، درس و عبرتی بگیریم و بتوانیم حب دنیا را از خود خارج کنیم و متوجه شویم که عاقبت امر ما همین یک متر و نیم جا است که باید پاسخگوی همه اعمال خود باشیم. آیا ارزش دارد که انسان آخرت خود را به دنیا بفروشد؟!

طلبه اگر بخواهد مورد عنایت پروردگار قرار گیرد باید روشی متفاوت از سایر مردم داشته باشد و در حرکات خود دقت کافی مبذول دارد. اگر طلبه اشتباه کند، به اسم دین تمام می‌شود؛ بنابراین باید دقت کرد تا اشتباهی رخ ندهد که قلب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به درد آید. در کارها رضایت اهل بیت علیهم السلام را مد نظر داشته باشید و طوری حرکت کنید که قلب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را شاد کنید.



توبه فرصت آشتی

تعلق به امور جسمانی ، موجب دوری نفس از معقولات و اشتغالش به مجردات است ، چه شدت تعلق و غرق گشتن در عالم طبیعت ، نفس انسان را از نیل به کمال باز می دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل است :

پدرم همواره می فرمود: هیچ چیز چون گناه ، قلب را تباہ نکند. قلب همچنان بر گناه اصرار ورزد تا این که گناه بر آن غالب آید و آن را وارونه کند.

فیض کاشانی در کتاب وافی در توضیح این حدیث می گوید: مراد آن است که گناه ، همواره بر قلب تاثیر نهاده ، حلاوت و صفای آن را زایل می کند تا این که آن رویش را که به سوی حق و آخرت است ، به سوی باطل و دنیا مایل گرداند.

بنابراین ، حقیقت توبه ، عبارت است از بریدن نفس از تعلق به ماده و نفی علاقه و گرایش به عالم اجسام ، به طوری که این عمل برایش ملکه گردد، و به سرای تطهیر و همراهی با قدسیان وصول یابد.

و بدین سان ، ورطه حجاب و بعد، به سبب التفات به معقولات و تعلق به مجردات ، به کنار رود، چه دوری از یکی از این دو روی ، موجب نزدیکی به روی دیگر است ، و از این رو، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند که هر کدام سنگینی یابد، دیگری سبک شود. و کسی از اهل حکمت گفته است: آنها چون دو هویند که انس یافتن با هر کدام ، موجب بیزاری از دیگری است ، و بالجمله ، امور دنیوی و تعلق بدان ، موجب حرمان و مانع از تعلق به امور اخروی است و به قدری که از هر یک دوری حاصل شود، دیگری نزدیک گردد و حضرت صلی الله علیه و آله از این جمله تعبیر فرمود که: دنیا راس هر گناهی است .



پس توبه معتبر نزد اهل الله درست نیاید جز به اعراض کامل از احوال دنیوی ، به حیثی که بدانها التفات نیاید و از نظر خویش دورشان گرداند؛ چنانکه در حدیث آمده است: دنیا بر اهل آخرت ، و آخرت بر اهل دنیا، و هر دو بر اهل الله حرام گشته است و از این رو گفته اند: توبه بر سه قسم باشد:

یکی توبه بندگان که آن توبه از ترک طاعت و فعل قبیح

است ؛ و دیگر توبه خاص اهل ورع که توبه از ترک مندوب است ؛ و سه دیگر توبه اخص من الخاص که توبه است از التفات به غیر خدا. و این توبه ، مخصوص اهل ولایت باشد که غالباً در مرتبه حضورند، و توبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیای خدا از این قبیل بوده است که او صلی الله علیه و آله خود فرمود:

گاه دلم را کدورتی عارض می شود، و من به راستی که از خدای ، هر روز هفتاد بار آمرزش می طلبم .

آیا به یاد آوردن گناه ، گناه است و تجدید توبه لازم است ؟

متکلمان در این که آیا هنگامی که مکلف از گناهی توبه کند لیک پس از مدتی آن را به خاطر آورد، باید دوباره توبه کند یا خیر، در اختلاف افتاده اند. در این باره ، محقق طوسی می فرماید: و در وجوب تجدید (توبه) نیز اشکال است .

علامه - رضوان الله علیه - در شرح تجرید می فرماید: ابو علی گفته است: آری! (یعنی با یاد آوردن گناه ، توبه واجب می شود) بر این مبنا که مکلف قادر، هیچ گاه از دو ضد به دور نیست: یا فعل و یا ترک ، پس چون معصیت را به یاد آورد یا از آن پشیمان است و یا بر آن مصر. مصر بودن ، فعلی است قبیح ؛ پس واجب است پشیمان باشد. و ابو هاشم گفته است:

توبه واجب نیست ، چه جایز است که شخص قادر، بر آن دو ناتوان باشد

بنابراین ، ممکن است شخص تائب ، گناه را به یاد آورد و از آن پشیمان نباشد، لیک بر آن اشتها و ابتهاجی نیز نداشته باشد. در کتاب ریاض السالکین ، در روضه سی و یکم در ذیل روایت پس این توبه ام را چنان کن که نیاز به توبه ای دیگر نیفتد آمده است :

از کلام حضرت علیه السلام که می فرماید: پس این توبه ام را چنان کن که دریافته می شود که چون گناه به خاطر آید، تجدید توبه لازم نباشد؛ بر خلاف عقیده کسی که پنداشته است چون تائب ، گناه را به یاد آورد، کسی را ماند که آن گناه را مرتکب شده ؛ از این رو باید توبه را تجدید کند. همچنین آمدی در این باره می گوید:

بر بطلان چنین رایی ، این حقیقت گواه است که همه به بداهت می دانیم که صحابه و کسانی که پس از کفر، مسلمان شدند، کفری را که در زمان جاهلیت بدان متصف بودند، به یاد می آوردند، و با این حال بدانان امر نشد که از این توبه کنند؛ پس هر گناهی نیز که از آن توبه شود، چنین باشد. نگارنده گوید:

بی شک توبه ، تنها در جایی محقق است که گناهی انجام پذیرد. حال اگر از کسی گناهی سر زند و سپس توبه کند، و پس از آن گناه را به یاد آورد، به اتفاق متکلمان نمی توان چنین عملی را قبیح دانست و اساساً گناهی به وقوع نپیوسته است و تا توبه لازم شود.

بنابراین ، آنچه از ابوعلی نقل گشت ، به دور از تحقیق است ؛ چنانکه دلیلی که آمدی بدان متوسل شد، موید رای و نظر ما در این مساله است.





صفیر سعادت

صفر سعادت

قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «الله در الحسد حیث أبدا بصاحبه فقتله» (۱)
 «آفرین بر حسد که چه عدالت پیشه است! پیش از همه خود حسود را می کشد»

امام علی علیه السلام می فرمایند: متقین دیدگان خود را از محرمات الهی فرو بسته و گوشه‌های خود را وقف علوم و دانشهای نافع نموده اند. (۲)

خداوند سبحان براساس رحمتی که به بندگانش دارد در دنیا مجازات هایی در مقابل نافرمانی هایشان می دهد تا به خود بیایند و توبه کار شوند و خود را به کیفرهای عظیم آخرت مبتلا نسازند.

زیرا دنیا در جنب آخرت، همه چیزش بسیار اندک است. همانطور که نعمت ها و خوشی های دنیا در جنب نعمت ها و خوشی های آخرت بسیار ناچیز و غیرقابل قیاس است...

ای انسان عاقل، سر عقل بیا و مراقب باش مبدا این ظواهر فریبنده ی زودگذر فریبت دهند و عالم سراسر نور و سرور و جلال و جمال جاودانه ی آخرت را با این زشت های زیاننا که از خاک برمی آیند و به خاک برمی گردند معاوضه نمای و خود را به محرومیت دائم مبتلا سازی... (۳)

آنچه که وظیفه ما در عالم بندگی است رضا به قضای خدا و تسلیم امر خدا بودن است و این که متوجه باشیم خداوند در دنیا یک برنامه ی امتحانی برای همه بندگانش دارد و همه باید در معرض امتحان و آزمایش قرار بگیرند. منتها آزمون هر کسی به نوعی خاص و کم و کیفی مخصوص است. (۴)

امام حسن علیه السلام: أتقی الناس من قال الحق فیما له وعلیه
 پرهیزکارترین مردم کسی است که حق بگوید چه به سودش باشد و چه به زیانش (۵)

خدایا!

از من روی مگردان در حالی که به تو روی آورده ام و نومیدم مفرما
 زیرا به تو دل داده ام... (۶)

۱. آرایش نمودن زن، خود را برای غیر همسر در بعضی مجالس زنانه مثل عروسی یا مهمانی زنانه و ... چه حکمی دارد؟ و در صورتی که مورد رضایت همسر نباشد چه حکمی دارد؟
 پاسخ:

در صورتی که نامحرم او را نبیند اشکال ندارد، ولی سعی شود تا توافق بین زن و شوهر حاصل شود. (۱)

۲. اگر جهت شرکت در یک مهمانی خاصی زن بخواهد لباس مخصوصی را بپوشد ولی همسر وی راضی نباشد و نپوشیدن آن لباس نیز موجب هتک آن زن نباشد و در صورت استفاده زن از آن لباس چه بسا موجب ناراحتی خانوادگی و ایجاد اختلاف شود از نظر شرعی این پوشیدن چه حکمی دارد و آیا جایز هست یا خیر؟
 پاسخ:

اگر پوشیدن لباسی موجب اختلاف و مفسده باشد، باید از پوشیدن آن اجتناب شود و شوهر هم نباید از لباسی که متعارف است اقران (؛ نزدیکان و خویشان و کسانی که در ردیف او هستند) او می پوشند، جلوگیری کند. (۲)

۳. قرآن خواندن زن با صدای بلند یا سخنرانی خواهران در حضور نامحرمان و شرکت مردان در اینگونه جلسات و نظایر آن مشروع است؟
 پاسخ:

میزان در مشروع بودن یا نبودن، نداشتن مفسده و داشتن آن است. (۳)

۴. اگر با مشاهده فیلم های شهوت انگیز، مقداری از شهوت انسان فروکش کند و در جلوگیری از ارتکاب جرم مؤثر باشد چه حکمی دارد؟ آیا مشاهده آن به این منظور جایز است؟
 پاسخ همه مراجع:

نگاه به این فیلم های شهوت انگیز، جایز نیست و توجیه یاد شده، مجوز ارتکاب حرام دیگر نمی شود. (۴)

۵. روزه مستحبی گرفته ام؛ دوستم به من خوراکی تعارف می کند، وظیفه ام چیست؟
 پاسخ همه مراجع:

مستحب است روزه خود را افطار کنید. (۵)



پی نوشت ها:

۱. استفتائات امام
۲. همان
۳. همان
۴. پرسش ها و پاسخ های دانشجویی، احکام نگاه و پوشش، ص ۶۰
۵. همان، ص ۸۹

۱. (بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۱)
۲. نهج البلاغه خطبه متقین ۱۹۳
۳. تفسیر سوره نحل
۴. صحیفه سجاده
۵. میزان الحکمه، ح ۲۲۴۸۳
۶. صحیفه سجاده/ نیاش ۱۶



«اللهم اعوذ بك من الهزات شيطان»

اشاره: در این شماره در نظر داریم پایان نامه خانم فریبا اسلامی از فارغ التحصیلان حوزه علمیه محدثه را خدمت شما معرفی کنیم. آنچه می خوانید خلاصه ای از محتوای این پایان نامه است:

مراد از ابلیس در قرآن مجید، موجودی زنده، باشعور، فریبکار، متهمرد فرمان خدا و اسم خاص برای شیطان و در حقیقت رئیس شیاطین است. که بر آدم علیه السلام سجده نکرد و از درگاه خداوند رانده شده است. برای شیطان نامها و صفاتی وجود دارد که از جمله آنها می توان اشاره کرد به:

۱. وسواس
۲. خناس
۳. عزازیل
۴. صاغر
۵. غوی

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام، که باعث رانده شدن او از درگاه خداوند گردید از زمانی بود که او در میان فرشتگان مشغول عبادت بود، تا وقتی که خداوند اراده فرمود برای خود در زمین جانشینی قرار دهد و به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم و آنان را از مقصود خود آگاه نمود.

البته شیطان دلیل سجده نکردن خود را از این جهت می دانست که خود را از حیث عنصر و گوهر از آدم علیه السلام برتر و بالاتر می دانست.

صفات شیطانی «خودخواهی و کبر و حسد» دست به دست هم دادند و او را که سالیان دراز همنشین ملائکه، بلکه معلم آنان بود از آن اوج و افتخار پایین کشیدند.

همنشینان او کسانی هستند که از یاد خدا غفلت می کنند و از خدای خود روی گردانند و آن قدر سرگرم دنیای پر زرق و برق و مادیات می شوند که به یاد و فکر خدا و قیامت نمی افتند. یکی از راههای نجات از دامهای شیطان استعاذه و پناه بردن بر خداوند متعال است.

چرا که اگر به غیر خدا متوسل شود راه به خطا برده و چه بسا آن غیر هم خود اسیر شیطان باشد و ...

خانم اسلامی در تحریر این رساله از منابع ذیل استفاده نموده است: قرآن کریم- نهج البلاغه- تفسیر المیزان- اصول کافی- استعاذه شهید دستغیب- تفسیر انسان به انسان جواد آملی]

